اهدائی ...
کتابخانه وزیری یزد (عمومی)
شماره ...
تاریخ ۳۸/۷/۷ تاریخ تاسیس ۱۳۳۴

۴۹۲٫۷۸۲۴ فا
۱۵۱م ف

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: عربی برای سال سوم دبیرستانها

مؤلف: ~~[illegible]~~ عبدالعظیم فاضل تونی

موضوع: زبان عربی کتاب درسی فارسی زبان: عربی و فارسی

سال چاپ: ۱۳۳۰ محل چاپ:

کاتب:

طول ۲۱٫۵ عرض ۱۴٫۵ شماره صفحه ها ۱۰۱ ص

شماره عمومی ۲۸۹۳۷ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری: حسین خادم وزیری تاریخ

مصور ☐ درسی ☒ گراوری ☐ افست ☒

ملاحظات

پس از اینکه سالها طبع و نشر کتب درسی دبیرستانی وضع نابسامان و صورت ناهماهنگی بخود گرفته بود و فرهنگیان ، مدیران دبیرستانها ، دبیران ، دانش آموزان و اولیاء آنها هریک از جهتی ناراضی بودند ، اینک به پیروی از منویات شاهنشاه فرهنگ پرور در راه بهبود وضع کتب درسی آرزوی دیرین فرهنگ دوستان ایران درباب اسلوب صحیح نشر کتب دبیرستانی بمرحلهٔ تحقق راه میابد و بهدف کمال نزدیک میشود

شرکت سهامی انتشار کتب درسی برای نشر برگزیده ترین کتب درسی از میان همه کتابهای سال و توزیع صحیح و سریع آن بمقیاس وسیع در تمام نقاط کشور با همکاری کلیهٔ کارشناسان فرهنگی و مطبوعاتی و مؤلفان دانشمندی که تألیفاتشان حائز حد اکثر مزایای علمی و فنی است بوجود آمد

«شرکت سهامی انتشار کتب درسی» بمنظور تأمین همه شرایطی که بتواند نویسندگان و مؤلفان و دانش پژوهان را در تهیهٔ کتاب خوب یاری کند حد اکثر وسائل و تجهیزات مؤسسات بزرگ ناشر کتاب را در یکجا متمرکز ساخت و از این پس با طبع و توزیع دورهٔ کامل کتابهای دبیرستانی از میان بهترین کتابهای منتخب درسی در آغاز هر سال تحصیلی در تمام نقاط دور و نزدیک بمقدار کافی کتاب خوب در دسترس محصلین قرار خواهد گرفت

امید داریم این قدم مبارکی که از طرف مؤلفان و ناشران سراسر کشور برداشته شده مایهٔ خرسندی هموطنان عزیز باشد و از این پس جز اظهار رضایت از طرز تألیف و نشر و فروش کتابهای درسی نداشته باشند .

«شرکت سهامی انتشار کتب درسی»

اهدائی آقای حسین خادم وزیری
بکتابخانه وزیری یزد (عمومی)
شماره ۲۴۳۵۸
تاریخ ۵۰/۸/۸ تاریخ تأسیس ۱۳۳۴

عربی

برای سال سوم دبیرستانها

مطابق با آخرین برنامه رسمی وزارت فرهنگ
ومصوب کمیسیون رسیدگی بکتابهای درسی

هیئت مؤلفان

استادمحمد حسین فاضل تونی — استادجلال‌الدین همائی

استادعبدالرحمن فرامرزی

دکتر علی‌اکبر شهابی — حسین بحرالعلومی — محمد خوانساری

اسمعیل بوذری

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص است به :

کتابفروشی وچاپخانه محمد علی علمی ـ سازمان چاپ کیهان

چاپ محمدعلی علمی

۸۶۷۷۶

بِسْمِهِ تَعَالیٰ

علم صرف

در هر زبان طبق قواعدی معیّن کلمات را بصورتهای گوناگون درمیآورند تا معانی مختلف پیدا کند. مثلاً در عربی رَجُلٌ (مرد) را بصورت رَجُلَانِ و رَجُلَیْنِ (دو مرد) و رِجَال (مردان) درمیآورند و باین ترتیب معنی آن را تغییر میدهند. یا ذَهَبَ (رفت) را بصورت ذَهَبَا (آندو مرد رفتند) و ذَهَبُوا (آن مردان رفتند) وغیره تغییر میدهند.

این عمل یعنی تغییر دادن صورت کلمات را بعربی تصریف میگویند.

این تغییرات طبق قواعد معیّنی صورت میگیرد و علمی که آن قواعد را میآموزد علم صرف نام دارد. (در صرف سال اوّل و دوّم قواعدی که از روی آن اسم و فعل تصریف میشود بیان شده است)(۱)

---

۱ - در سال سوّم مراجعه بقواعدی که در سالهای اوّل و دوم بیان شده برای دانش آموزان ضروری است. چه تجزیه و ترکیب بدون آگاهی از آن قواعد امکان پذیر نیست.

تقسیم کلمه

چنانکه سابقاً اشاره شد کلمه بر سه قسم است: اسم و فعل و حرف.

اسم کلمه ایست که بر شخص یا حیوان یا شیئ یا کار یا معنی یا صفتی دلالت کند اگرچه بکنایه یا ابهام یا اشاره باشد. مانند: مُحَمَّدٌ - جَمَل - شَجَر - كِتَابَة - أَبْيَض (سفید) هُوَ - أَلَّذِی - هٰذَا و امثال آن.

فعل کلمه ایست که بر وقوع کاری یا حالتی در زمانی معیّن دلالت میکند. مانند: جَلَسَ (نشست) و يَجْلِسُ (می نشیند) و إِجْلِسْ (بنشین)

حرف کلمه ایست که بتنهائی معنی کامل ندارد. مانند هَلْ (آیا) فِی (در)

فعل

بطوریکه سابقاً خوانده ایم فعل از حیث زمان بر سه قسم است: ماضی و مضارع و امر. مانند: خَرَجَ (خارج شد)، و يَخْرُجُ (خارج میشود) و أُخْرُجْ (خارج شو).

ثلاثی مجرّد و ثلاثی مزیدٌ فیه

هرگاه اوّلین صیغهٔ ماضی فعل سه حرف داشته باشد، آن فعل را ثلاثی مجرّد

میگویند. مانند کَتَبَ و خَرَجَ و ضَرَبَ. بنابراین یَکْتُبُونَ فعل ثلاثی مجرّد است زیرا صیغهٔ اوّل ماضی آن کَتَبَ میباشد. همچنین اُخْرُجُوا (خارج شوید) ثلاثی مجرّد است زیرا اوّل صیغهٔ ماضی آن خَرَجَ میباشد.

هرگاه بحروف اصلی فعل، یک یا دو یا سه حرف اضافه شود، آن فعل را ثلاثی مزید فیه نامند. مانند:

ثلاثی مجرّد	ثلاثی مزید
عَلِمَ	أَعْلَمَ
کَتَبَ	إِكْتَتَبَ
فَهِمَ	إِسْتَفْهَمَ

سنجیدن افعال

برای اینکه وزن فعل ثلاثی مجرّد را معیّن کنند، سه حرف (ف - ع - ل) را بکار میبرند. مثلاً میگویند خَرَجَ بروزن فَعَلَ.

خَ	رَ	جَ
فَ	عَ	لَ

حرف اوّل فعل را که مقابل فاء قرار میگیرد فاءالفعل، و حرف دوّم را که مقابل عین قرار میگیرد عین الفعل، و حرف سوّم را که مقابل لام قرار میگیرد لام الفعل نامند.

امّا برای یافتن میزان فعل ثلاثی مزید، باید در مقابل حروف اصلی بترتیب فاء و عین و لام قرار داد، و در مقابل حروف زائد، عین همان حروف را تکرار کرد.

خَ	رَ	جَ	أَ	خْ	رَ	جَ
فَ	عَ	لَ	أَ	فْ	عَ	لَ
كَ	تَ	بَ	كَ	ا	تَ	بَ
فَ	عَ	لَ	فَ	ا	عَ	لَ

ابواب ثلاثی مجرّد

افعال ثلاثی مجرّد شش باب دارد از این قرار :

۱- باب اوّل

فَعَلَ	یَفْعُلُ
نَصَرَ (یاری کرد)	یَنْصُرُ
کَتَبَ (نوشت)	یَکْتُبُ
خَرَجَ (خارج شد)	یَخْرُجُ

در افعال فوق، عین الفعل ماضی مفتوح و عین الفعل مضارع مضموم است و هر فعلی که چنین باشد از باب اوّل است.

۲- باب دوّم

فَعَلَ	یَفْعِلُ
ضَرَبَ (زد)	یَضْرِبُ
کَسَبَ (بدست آورد)	یَکْسِبُ
عَرَفَ (شناخت)	یَعْرِفُ

در باب دوّم چنانکه ملاحظه میشود عین الفعل ماضی مفتوح و عین الفعل مضارع مکسور است .

۳- باب سوّم

فَعَلَ	یَفْعَلُ
مَنَعَ (منع کرد)	یَمْنَعُ
فَتَحَ (گشود)	یَفْتَحُ
جَمَعَ (گرد آورد)	یَجْمَعُ

در باب سوّم، عین الفعل ماضی و مضارع هر دو مفتوح است .

نتیجه : در باب اوّل و دوّم و سوّم عین الفعل ماضی مفتوح است .

۴- باب چهارم

فَعِلَ	یَفْعَلُ
عَلِمَ (دانست)	یَعْلَمُ
سَمِعَ (شنید)	یَسْمَعُ
شَرِبَ (نوشید)	یَشْرَبُ

در باب چهارم عین الفعل ماضی مکسور است ، و عین الفعل مضارع مفتوح.

۵- باب پنجم

فَعِلَ يَفْعِلُ

حَسِبَ (گمان کرد) يَحْسِبُ

يَئِسَ (نومید شد) يَيْئِسُ

يَبِسَ (خشک شد) يَيْبِسُ

در باب پنجم، عین الفعل ماضی و مضارع هر دو مکسور است.

نتیجه: در باب چهارم و پنجم، عین الفعل ماضی مکسور است.

۶- باب ششم

فَعُلَ يَفْعُلُ

شَرُفَ (بزرگ شد) يَشْرُفُ

حَسُنَ (نیکو شد) يَحْسُنُ

قَرُبَ (نزدیک شد) يَقْرُبُ

در باب ششم عین الفعل ماضی و مضارع هر دو مضموم است.

پس افعال ثلاثی مجرّد شش باب دارد از این قرار:

۱- فَعَلَ	يَفْعُلُ	مانند	نَصَرَ	يَنْصُرُ
۲- فَعَلَ	يَفْعِلُ	〃	ضَرَبَ	يَضْرِبُ
۳- فَعَلَ	يَفْعَلُ	〃	مَنَعَ	يَمْنَعُ
۴- فَعِلَ	يَفْعَلُ	〃	عَلِمَ	يَعْلَمُ
۵- فَعِلَ	يَفْعِلُ	〃	حَسِبَ	يَحْسِبُ
۶- فَعُلَ	يَفْعُلُ	〃	شَرُفَ	يَشْرُفُ

ابواب ثلاثی مزیدٌ فیه

چنانکه سابقاً ذکر شد فعل ثلاثی مزید فیه فعلی است که بر سه حرف اصلی آن یک یا دو یا سه حرف اضافه شود.

مشهورترین ابواب ثلاثی مزید فیه هشت باب است از این قرار:

شماره	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر[1]	حرف زائد
۱-	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعَال	أَحْسَنَ	يُحْسِنُ	إِحْسَان	أَ
۲-	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	فَرَّحَ	يُفَرِّحُ	تَفْرِيح	ر
۳-	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَة	كَاتَبَ	يُكَاتِبُ	مُكَاتَبَة	ا
۴-	إِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَال	إِكْتَسَبَ	يَكْتَسِبُ	إِكْتِسَاب	إِت
۵-	إِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إِنْفِعَال	إِنْكَسَرَ	يَنْكَسِرُ	إِنْكِسَار	إِن
۶-	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل	تَعَلَّمَ	يَتَعَلَّمُ	تَعَلُّم	ت ل
۷-	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُل	تَخَاصَمَ	يَتَخَاصَمُ	تَخَاصُم	ت ا
۸-	إِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَال	إِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	إِسْتِخْرَاج	إِست

بطوریکه ملاحظه میشود در سه باب اوّل یکحرف اضافه شده است و در چهار باب بعد دو حرف و در باب آخر سه حرف.

۱- مصدر اسمی است که بمعنی وقوع کاری باشد بدون اینکه بر زمان دلالت کند مانند خُرُوج (بیرون رفتن) - نَصْر (یاری کردن).

تمرین ۱- تعیین کنید هر یک از افعال ثلاثی مجرّد ذیل از چه بابی است.

نَظَرَ، يَنْظُرُ - شَرِبَ، يَشْرَبُ - كَبُرَ، يَكْبُرُ - دَخَلَ، يَدْخُلُ - سَمِعَ، يَسْمَعُ - جَلَسَ، يَجْلِسُ - نَجَحَ، يَنْجَحُ - قَرَأَ، يَقْرَأُ - رَزَقَ، يَرْزُقُ - فَتَحَ، يَفْتَحُ - أَخَذَ، يَأْخُذُ - رَفَعَ، يَرْفَعُ - رَكِبَ - يَرْكَبُ - قَرُبَ، يَقْرُبُ - ذَهَبَ، يَذْهَبُ - أَمَرَ، يَأْمُرُ - كَسَبَ - يَكْسِبُ - حَفِظَ، يَحْفَظُ - عَبَدَ، يَعْبُدُ - قَعَدَ - يَقْعُدُ - فَرِحَ، يَفْرَحُ - تَرَكَ، يَتْرُكُ - رَجَعَ، يَرْجِعُ - دَفَعَ - يَدْفَعُ.

تذکار: بهتر آنست که بجای ذکر باب اوّل یا باب دوّم، فعل مشهور آن باب را میزان قرار دهند. مثلاً گویند نَظَرَ، يَنْظُرُ از باب نَصَرَ، يَنْصُرُ است، و جَلَسَ، يَجْلِسُ از باب ضَرَبَ، يَضْرِبُ و هکذا در سایر ابواب.

تمرین ۲- فعلهای ذیل را بباب افعال ببرید:

حَسُنَ - كَرُمَ - عَلِمَ - خَرَجَ - جَلَسَ - ضَحِكَ - قَدِمَ (پیشی گرفت).

تمرین ۳- افعال ذیل را بباب تفعیل ببرید و تصریف کنید:

كَرُمَ - عَلِمَ - أَلِفَ (انس گرفت) - نَظَمَ (مرتّب کرد) - سَهُلَ (آسان شد).

صَغُرَ (کوچک شد) - کَبُرَ (بزرگ شد) .

تمرین ۴ - افعال ذیل را بباب مفاعله ببرید و تصریف کنید :

کَتَبَ - قَتَلَ - جَلَسَ - شَهِدَ - سَبَقَ - حَدَثَ - فَرَقَ .

تمرین ۵ - افعال ذیل را بباب افتعال ببرید و تصریف کنید :

کَسَبَ - أَلِفَ - نَظَمَ - فَرَقَ - عَرَفَ - حَمَلَ - حَرَقَ .

تمرین ۶ - افعال ذیل را بباب استفعال ببرید و تصریف کنید :

حَسُنَ - عَلِمَ - شَهِدَ - فَهِمَ - خَرَجَ - غَفَرَ - بَعُدَ - عَمِلَ .

دستور تجزیه

برای تجزیهٔ کلمات باید نخست تعیین کنید که آن کلمه اسم است یا فعل یا حرف.

۱- فعل

در تجزیهٔ فعل مشخصات ذیل را تعیین کنید :

۱- ماضی است یا مضارع یا امر.

۲- چه صیغه ایست ؟ (مفرد است یا مثنّی یا جمع ، و مذکّر است یا مؤنّث ، و غایب است یا مخاطب ، و اگر متکلّم است متکلّم وحده است یا مع الغیر.)

۳- ثلاثی مجرّد است یا ثلاثی مزیدٌ فیه و از چه بابی است .

۴- لازم است یا متعدّی ، و اگر متعدّی است معلوم است یا مجهول .

۲- اسم

در تجزیهٔ اسم مشخّصات ذیل را تعیین کنید :

۱- مفرد است یا مثنّی یا جمع .

۲- مذکّر است یا مؤنّث و کدام یک از اقسام مذکر یا مؤنّث است .

۳- نکره است یا معرفه ، و اگر معرفه است کدام یک از معارف است .

در تجزیهٔ ضمیر تعیین کنید که چه نوع ضمیری است (منفصل یا متّصل، و مفرد است یا مثنّی یا جمع و مذکر است یا مؤنّث، و غائب است یا مخاطب، و اگر متکلّم است متکلّم وحده است یا مع الغیر.

در تجزیهٔ اسم اشاره تعیین کنید که برای نزدیک است یا دور، و مفرد است یا مثنّی یا جمع، و مذکّر است یا مؤنّث.

در تجزیهٔ موصول تعیین کنید که موصول مشترک است یا مختصّ و اگر موصول مختصّ است مفرد است یا مثنّی یا جمع، و برای مذکّر است یا مؤنّث.

۳- حرف

در تجزیهٔ حرف کافی است تعیین کنید که چه نوع حرفیست یعنی از حروف جارّه است یا ناصبه یا جازمه، و مبنی بر چه حرکتی است.

تمرین - جمله‌های ذیل را مطابق دستور فوق تجزیه کنید:

تَعَلَّمْ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ، كَمَا تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْحَدِيثِ (نیکو گوش دادن را بیاموز، همچنانکه نیکو سخن گفتن را میآموزی) - أَلْعِلْمُ فِي الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ - إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ (اگر نیکی کنید،

بخود نیکی کرده اید) - أَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ - أَكْرِمُوا الضَّيْفَ (مهمان را گرامی بدارید) - فُصُولُ السَّنَةِ أَرْبَعَةٌ - لَا تُؤَخِّرْ عَمَلَ يَوْمِكَ إِلَى غَدٍ - أَلسَّمَاءُ جَمِيلَةٌ وَالشَّاعِرُ هُوَ الَّذِي يُدْرِكُ جَمَالَهَا، وَالْبَحْرُ عَظِيمٌ وَالشَّاعِرُ هُوَ الَّذِي يَشْعُرُ بِعَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ - إِنَّنَا حِينَ نَتَنَفَّسُ الْهَوَاءَ نَسْتَنْشِقُ كَمِّيَّةً مِنْهُ بِوَاسِطَةِ أُنُوفِنَا، فَنُدْخِلُهُ مِنْ حَنْجَرَتِنَا إِلَى الرِّئَتَيْنِ، ثُمَّ نُخْرِجُهُ بَعْدَ لَحْظَةٍ أُخْرَى - فِي الْأَرْضِ مَعَادِنُ كَثِيرَةٌ يُمْكِنُ لِلْإِنْسَانِ اسْتِخْرَاجُهَا مِنْهَا وَتَصْفِيَتُهَا وَاسْتِخْدَامُهَا فِي قَضَاءِ الْكَثِيرِ مِنْ حَاجَاتِهِ وَمِنْ أَهَمِّ هٰذِهِ الْمَعَادِنِ مَعْدِنُ الْحَدِيدِ وَالْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ - مَنْ عَلَّمَ الْعُصْفُورَ أَنْ يَبْنِيَ عُشَّهُ فِي غَايَةِ الْإِتْقَانِ وَالْإِحْكَامِ؟

تجزیه

-۱-

کانَ هٰذانِ الشَّخصانِ مِن أَصدِقائِیَ المُخلِصینَ وَقَد خَدَمانی خَدَماتٍ کَثیرَةً فی مَصالِحی فَبَقِیَ لَهُما فی قَلبی تَذکارٌ دائِمٌ .

کانَ	فعل ماضی - مفرد مذکّر غایب - ثلاثی مجرّد .
هٰذانِ	اسم - از اسماء اشاره (برای اشاره بقریب) مثنّی مذکّر - معرفه.
الشَّخصانِ	اسم - مثنّی، مذکّر - معرفه (مُعَرَّف بِأَل) - جامد .
مِن	حرف جرّ - مبنی بر سکون - عامل .
أَصدِقاء	اسم - جمع مکسّر (مفردش صدیق) - معرفه (معرّف باضافه) مشتق (صفت مشبهه).
ی	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) - متکلّم وحده - معرفه .
المُخلِصینَ	اسم - جمع مذکّر سالم - معرفه (مُعَرَّف بِأَل) - مشتق (صفت مشبهه).
وَ	حرف عطف - مبنی بر فتح - غیر عامل .
قَد	حرف تحقیق - مبنی بر سکون - غیر عامل .
خَدَما	فعل ماضی - مثنّی مذکّر غائب - ثلاثی مجرّد - متعدّی (معلوم).

ن	نونِ وِقایه (۱) (حرف).
ی	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) - متکلّم وحده - معرفه .
خَدَماتٍ	اسم - جمع مؤنث سالم - نکره - جامد .
کَثیرَةً	اسم - مفرد - مؤنّث - نکره - مشتق (صفت مشبهه).
فی	حرف جرّ - مبنی بر سکون - عامل .
مَصالِح	اسم - جمع مکسّر (مفردش مَصلَحَة) معرفه (معرّف باضافه).
ی	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) - متکلّم وحده - معرفه .
فَ	حرف عطف - مبنی بر فتح - غیر عامل .
بَقِیَ	فعل ماضی - مفرد مذکّر غائب - ثلاثی مجرّد - لازم .
لَ	حرف جرّ - مبنی بر فتح - عامل .
هُما	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) مثنّی مذکّر غایب - معرفه .
فی	حرف جرّ - مبنی بر سکون - عامل .
قَلب	اسم - مفرد - مذکّر - معرفه (معرّف باضافه) جامد .

۱- وقتی پس از فعل ضمیر متّصل متکلّم وحده (ی) درآید، بین فعل و ضمیر نونی میآورند و آنرا نونِ وِقایه مینامند.

۲۸۹۳۷

ی	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) متکلّم وحده - معرفه.
تذکارٌ	اسم - مفرد - مذکّر - نکره - جامد.
دائِمٌ	اسم - مفرد - مذکّر - نکره - مشتق (صفت مشبهه).

-(۲)-

أَلفیلُ هُوَ أَکبَرُ حَیَواناتِ البَرِّ وَارتِفاعُهُ ضِعفُ ارتِفاعِ الجَمَلِ. وَهُوَ یَستَعمِلُ الخُرطومَ کَما نَستَعمِلُ نَحنُ أَیدِینا.

أَلفیلُ	اسم - مفرد - مذکّر - معرفه (معرّف بال) - جامد.
هُوَ	اسم - ضمیر منفصل مرفوع - مفرد مذکر غایب - معرفه.
أَکبَرُ	اسم - مفرد - مذکّر - مَعرِفه (مُعَرَّف باضافه) مشتق (صفت تفضیلی).
حَیَواناتِ	اسم - جمع مؤنّث سالم - معرفه (معرّف باضافه) - جامد.
البَرِّ	اسم - مفرد - مذکّر - معرفه (معرّف بال) - جامد.
وَ	حرف عطف - مبنی بر فتح - غیر عامل.
ارتِفاعُ	اسم - مفرد - مذکّر - معرفه (معرّف باضافه) مشتق

	(مصدر باب إفتِعال[۱]).
هُ	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) - مفرد مذکّر غایب - معرفه.
ضِعفُ	اسم - مفرد - مذکر - معرفه (معرّف باضافه) - جامد.
إرتِفاعِ	اسم - مفرد - مذکّر - معرفه (معرّف باضافه) مشتق (مصدر باب إفتِعال).
أَلجَمَلِ	اسم - مفرد - مذکّر - معرفه (معرف بال) - جامد.
وَ	حرف عطف - مبنی بر فتح - غیر عامل.
هُوَ	اسم - ضمیر منفصل مرفوع - مفرد مذکّر غایب - معرفه.
یَستَعمِلُ	فعل مضارع - مفرد مذکر غایب - ثلاثی مزید (از باب استفعال) متعدّی (معلوم).
أَلخُرطومَ	اسم - مفرد مذکّر - معرّفه (معرّف بأل) - جامد.
کَ	حرف جرّ - مبنی بر فتح - عامل.
ما	اسم - موصول مشترک - معرفه.

(۱) - مصدرهای مزید همه مشتق هستند. مثلاً إرتِفاع مشتق از رَفع میباشد.

نَسْتَعْمِلُ	فعل مضارع - متکلّم مع الغیر - ثلاثی مزید (از باب استفعال) متعدّی (معلوم).
نَحْنُ	اسم - ضمیر منفصل مرفوع - متکلّم مع الغیر - معرفه.
أَیْدِی	اسم - جمع مکسّر (مفردش یَدٌ) - معرفه (معرف باضافه) - جامد.
نا	اسم - ضمیر متّصل - متکلّم مع الغیر - معرفه.

علم نحو عبارت است از دانستن قواعدی که میتوان از روی آنها تغییرات آخر کلمه را شناخت:

بعبارت دیگر علم نحو بحث میکند از تغییرات حرف آخر کلماتی که وارد جمله شده اند مثلاً از روی قواعد نحو میتوانیم کلمه حسین را در این جملات با اعراب صحیح بخوانیم:

معرب جَاءَ الحُسَیْنُ - رَأَیْتُ الحُسَیْنَ - سَلَّمْتُ عَلَی الحُسَیْنِ

حسین آمد — حسین را دیدم — به حسین سلام کردم

کُلُّ فاعلٍ مرفوع — کُلُّ مفعولٍ منصوب — کُلُّ مضاف الیه مجرور

مبنی جَاءَ هٰؤُلاءِ — رَأَیْتُ هٰؤُلاءِ — مَرَرْتُ بِهٰؤُلاءِ

مبنی کلمه ایست که حرف آخر آن تغییر نکند

علم نحو

مُقَدّمه

«مُعْرَب و مَبْنی»

حسین آمد	جَاءَ الحُسَیْنُ
حسین را دیدم	رَأَیْتُ الحُسَیْنَ
کتاب حسین	کِتَابُ الحُسَیْنِ

زبان فارسی را با عربی تفاوت مهمی است ، و آن اینست که حرکتِ آخر کلمات در فارسی غالباً تغییر نمیکند. ومثلاً کلمهٔ «حُسین» خواه فاعل باشد، خواه مفعول، خواه مضافٌ إلیه ، در هر حال آخرش ساکن است .

امّا در عربی (برخلاف فارسی) حرکت آخر بسیاری از کلمات در جمله های مختلف تغییر میابد. وچنانکه در مثالهای فوق ملاحظه میکنید در کلمهٔ «أَلْحُسَیْن» نون سه قسم حرکت پیدا کرده است .

البتّه بعض کلمات عربی هم هستند که حرکت آخرشان هرگز تغییر نمیکند. مانند مَنْ (کسی که) که آخرش همیشه ساکن است ، و هُوَ (او) که آخرش

همیشه مفتوح است ، وغیره

کلماتی راکه حرکت آخرشان درجمله های مختلف تغییر میکند مُعرَب نامند ، وکلماتی راکه حرکت آخرشان درجمله های مختلف تغییر نمیکند مَبنی نامند .

انواع إعراب
رفع ونصب وجرّ وجزم

رَفْع ٌ ُ جَاءَ رَجُلٌ — جَاءَ الرَّجُلُ — يَذْهَبُ عَلِيٌّ

نَصْب ً َ رَأَيْتُ رَجُلًا — رَأَيْتُ الرَّجُلَ — لَنْ يَذْهَبَ عَلِيٌّ

جَرّ ٍ ِ سَلَّمْتُ عَلَى رَجُلٍ — سَلَّمْتُ عَلَى الرَّجُلِ

جَزم ْ —— —— لَمْ يَذْهَبْ عَلِيٌّ

حرکتِ آخرِ کلماتِ مُعرَب راآگرضمّه باشد (خواه باتنوین ، خواه بی تنوین) رَفْع نامند ، واگرفتحه باشد (خواه باتنوین ، خواه بی تنوین) نَصْب ، واگر

کسره باشد (خواه باتنوین ، خواه بی تنوین) جرّ ، واگرسکون باشد جزم .

اقسام مَبنی ومُعرَب

چنانکه گفته شد ، هرکلمه یامبنی است ، یامُعرَب .

ازسه قسم کلمه ، حروف بطورکلّی مَبنی هستند ، وهرگزحرکت آخرشان تغییرنمیکند مانند مِنْ (از) که مَبنی برسکون است ، وثُمَّ (پس) که مَبنی برفتح است ، وبِ (به) که مَبنی برکسراست .

درافعال ، فعل ماضی وامرمبنی هستند . فعل ماضی مبنی برفتح است مانند خَرَجَ - أَمَرَ ، وفعل امرمبنی برسکون میباشد مانند أُخْرُجْ - إِذْهَبْ (برو) - قُلْ (بگو) إِجْلِسْ .

امّافعل مضارع معرب است وسه قسم اعراب می پذیرد : رفع ونصب وجزم .

دربین اسمها عدّهٔ کمی ازاسمهامبنی هستند وبقیّه معرب میباشند .

مهمّترین اسمهای مبنی عبارتست از : ضمایر ، اسماء اشاره ، موصولات .

اسم مُعرَب سه قسم اعراب می پذیرد : رَفْع ونَصْب وجَرّ .

بنابراین فعل معرب یا مرفوع است یا منصوب یا مجزوم .
واسمی که معرب باشد یا مرفوع است یا منصوب یا مجرور .

مثال :

مرفوع	جاءَ المُعَلِّمُ	أَذهَبُ (میروم) .
منصوب	أَکرَمتُ المُعَلِّمَ	لَن أَذهَبَ (هرگز نمیروم) .
مجزوم	ـــ ـــ	لَم أَذهَبْ (نرفته ام) .
مجرور	کِتابُ المُعَلِّمِ	ـــ

کلمه ای که مَبنی باشد ، یا مَبنی بر فتح است یا مَبنی بر ضمّ یا مَبنی بر کسر یا مَبنی بر سکون .

مَبنی بر فتح مانند : هُوَ - خَرَجَ - فَ .
مَبنی بر ضمّ مانند : حَیثُ (جائی که - هرجا) قَطُّ (هرگز) .
مَبنی بر کسر مانند : أَمسِ (دیروز) - بِ .
مَبنی بر سکون مانند : أُکتُبْ - مَنْ (هرکه) - مِنْ .

موضوع و تعریف علم نحو

علم نحو از چگونگی حرکت آخر کلمات در جمله های گوناگون بحث میکند .

وبعبارت دیگر دستور میدهد که هر کلمهٔ معرب را در جمله های مختلف بچه اعرابی باید خواند . مثلاً اسم در کجا باید مرفوع خوانده شود ، و در کجا منصوب و در کجا مجرور . وفعل مضارع را چه وقت باید مرفوع خواند ، و چه وقت منصوب ، و چه وقت مجزوم .

فرق علم صرف و علم نحو در این است که صرف از تغییرات کلمه پیش از اینکه در جمله داخل شود بحث میکند . و علم نحو از تغییر اعراب آخر کلمه در جمله های مختلف مثلاً یکوقت رَجُلٌ را بتنهائی در نظر میگیریم و آن را بصورت رَجُلانِ و رَجُلَینِ و رِجال در میآوریم . این نوع تغییرات موضوع علم صرف است .
امّا یکوقت از تغییراتی که اعراب رَجُل در جمله های گوناگون پیدا میکند بحث میکنیم و می بینیم که چگونه در یک جمله مرفوع میشود ، و در جملهٔ دیگر منصوب ، و در جملهٔ دیگر مجرور . این نوع تغییرات موضوع علم نحو است .

مواضع رفع اسم

مهمترین مواردی که اسم مرفوع خوانده میشود عبارت است از :

۱ - وقتی که فاعل باشد .

۲ - وقتی که نائب فاعل باشد .

۳ و ۴ - وقتی که مبتدا و خبر باشد .

۵ - وقتی که اسم افعال ناقصه باشد .

۶ - وقتی که خبر حروف مُشَبَّهَةٌ بالفعل باشد .

واینک بشرح هریک میپردازیم .

فاعل اسم مرفوعی است که بعد از فعل تام معلوم آمده باشد

فاعل

جَاءَ الْمُعَلِّمُ - طَارَ الْعُصْفُورُ (گنجشک پرید) - كَتَبَ عَلِيٌّ .

درسه جمله فوق ، اَلْمُعَلِّمُ و اَلْعُصْفُورُ و عَلِيٌّ هریک بعد از فعل معلومی واقع شده اند و آن فعل از آنها سرزده است . و چون فعل از آنها سرزده آنها را فاعل گویند .

پس فاعل اسم مرفوعی است که پس از فعل معلومی بیاید و آن فعل از آن سرزده باشد .

نکتهٔ مهمّ دربارهٔ فاعل این است که فاعل هرگز مقدّم بر فعل نمیآید .

فاعل گاهی اسم ظاهر است ، وگاهی ضمیر بارز یا ضمیر مُستَتِر .

فاعلی که اسم ظاهر باشد مانند همان اَلْمُعَلِّمُ و اَلْعُصْفُورُ و عَلِيٌّ در مثالهای فوق .

فاعلی که ضمیر بارز باشد مانند «تُ» در جِئْتُ (آمدم) که ضمیر «تُ» فاعل است . و مانند «نَا» در جِئْنَا (آمدیم) .

(در ترکیب «جَاءَ الْمُعَلِّمُ» میگویند : «جَاءَ» فعل ، «اَلْمُعَلِّمُ» فاعل است . امّا در ترکیب «جِئْتُ» گویند : «جِئْتُ» فعل و فاعل ، ضمیر «تُ» فاعلش) .

جائی که فاعل ضمیر مستتر باشد ، مانند «عَلِيٌّ جَاءَ» که «جَاءَ» فعل است و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» میباشد که به «عَلِي» برمیگردد .

تَبْصِرَة - ضمایر متّصل بفعل که فاعل واقع میشوند عبارتند از :

ا - و - نَ - تَ - تُمَا - تُمْ - تِ - تُنَّ - تُ - نَا - ی .

نائب فاعل

نُصِرَ عَلِیٌّ (علی یاری شد) - کُتِبَ الدَّرْسُ (درس نوشته شد)

خُلِقَ الْعَالَمُ (عالم آفریده شد) - سُئِلَ الْمُعَلِّمُ (از معلّم سؤال شد)

دیگر از موارد یکه اسم مرفوع میشود، وقتی است که نایب فاعل باشد. و نائب فاعل عبارت از اسم مرفوعی است که پس از فعل مجهول بیاید و آن فعل بر آن واقع شده باشد. چنانکه در درسهای قبل گذشت، فعل متعدّی گاه معلوم است و گاه مجهول. فعل معلوم آنست که فاعِلِ آن در جمله ذکر شده باشد. ولی فعل مجهول آنست که فاعِلِ آن در جمله ذکر نشده باشد بلکه مفعول را بجای فاعل گذاشته باشند.

نَصَرَ مُحَمَّدٌ عَلِیًّا	نُصِرَ عَلِیٌّ
کَتَبَ التِّلْمِیذُ الدَّرْسَ	کُتِبَ الدَّرْسُ
خَلَقَ اللّٰهُ الْعَالَمَ	خُلِقَ الْعَالَمُ
سَئَلْتُ الْمُعَلِّمَ	سُئِلَ الْمُعَلِّمُ

نائب فاعل هم، مانند فاعل ممکن است اسم ظاهر باشد یا ضمیر.

اسم ظاهر مانند نُصِرَ عَلِیٌّ، ضمیر مانند «تُ» در نُصِرْتُ (یاری شدم).

تبصره - جمله‌ای که از فعل و فاعل، یا فعل و نائب فاعل تشکیل شده باشد، جمله فعلیّه نام دارد. هر فعلی که بر وزن فُعِلَ باشد مجهول است مثل ضُرِبَتْ

تمرین - در جمله‌های ذیل فاعل و نائب فاعل و اقسام هر یک را تعیین کنید:

نَزَلَ الْعُصْفُورُ عَلَی الْغُصْنِ (گنجشک بر شاخ فرود آمد) نَامَ الصَّبِیُّ فِی فِرَاشِهِ - ذُبِحَتِ الشَّاةُ (گوسفند سر بریده شد) - لَمْ تُخْلَقِ الْمَرْأَةُ لِلْأَعْمَالِ الشَّاقَّةِ - تُفْتَحُ(۱) فِی الْبَیْتِ نَافِذَتَانِ(۲) مُتَقَابِلَتَانِ لِتَبْدِیلِ الْهَوَاءِ - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یَخْلُقُ وَلَمْ یُخْلَقْ - لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ - سُرِقَ الْکِتَابُ - یُقْتَلُ الْقَاتِلُ - اَخَذْتُ الْکِتَابَ - سُمِعَ الشَّاهِدُ - وُلِدَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْکَعْبَةِ - یُضْرَبُ الْمَثَلُ بِقُوَّةِ الْأَسَدِ وَشَجَاعَتِهِ - اَلْفَارُ(۳) لَا یَخْرُجُ فِی النَّهَارِ - بَلْ یَخْتَبِئُ(۴) فِی دَاخِلِ الْأَجْحَارِ(۵) - اِذَا رَمَیْتُمْ حَجَرًا فِی سَطْلٍ مِنَ الْمَاءِ اَوْ فِی بِرْکَةٍ، تُشَاهِدُونَ ظُهُورَ اَمْوَاجٍ صَغِیرَةٍ تَتَعَاقَبُ سَرِیعًا بِاَمْوَاجٍ اَکْبَرَ فَاَکْبَرَ حَتّٰی تَصِلَ اِلَی سَطْحِ الْاِنَاءِ - وَکَذٰلِکَ تَفْعَلُ الْأَجْسَامُ الْمُوَلِّدَةُ لِلصَّوْتِ.

۱- گشوده میشود. نَافِذَة: پنجره. ۳- موش. ۴- پنهان میشود. ۵- جُحْر: لانه.

مبتدا وخبر

أَللهُ بَصِيرٌ (مبتدا – خبر)	عَلِيٌّ شُجاعٌ (مبتدا – خبر)
أَنُوشِرْوانُ عادِلٌ (مبتدا – خبر)	عَلِيٌّ (فِي الدّارِ) (مبتدا – خبر)
أَلْكِتابُ (عِنْدِي) (مبتدا – خبر)	عَلِيٌّ (قائِمٌ) (مبتدا – خبر)

مبتدا اسمی است که غالبًا در ابتدای جمله میآید و درباره آن خبری داده میشود. خبر آنست که بمبتدا نسبت داده میشود. وچنانکه پیش از این گفتیم مبتدا وخبر هردو مرفوع هستند. مانند عَلِيٌّ شُجاعٌ (ترکیب: عَلِيٌّ مرفوع است چون مبتدا است – شُجاعٌ مرفوع است چون خبر است).

خبر گاه اسم است، گاه جملهٔ فعلیّه، گاه جملهٔ اسمیّه، گاه جار ومجرور، گاه ظرف:

خبر یکه اسم باشد مانند أَللهُ عادِلٌ – إِبْنُ سِينا فَيْلَسُوفٌ.

خبری که جملهٔ فعلیّه باشد مانند عَلِيٌّ جَلَسَ —— أَلْمُعَلِّمُ جاءَ.

خبری که جملهٔ اسمیّه باشد مانند عَلِيٌّ (قَلْبُهُ طاهِرٌ).

خبری که جار ومجرور باشد مانند عَلِيٌّ (فِي الْبَيْتِ).

خبری که ظرف باشد مانند عَلِيٌّ (عِنْدِي) (علی نزد من است).

تبصرهٔ ۱- مبتدا معمولاً معرفه وخبر غالبًا نکره است.

تبصرهٔ ۲- جمله ای راکه از مبتدا وخبر تشکیل شده باشد جملهٔ اسمیّه نامند.

افعال ناقصه

عَلِيٌّ عالِمٌ كانَ عَلِيٌّ عالِمًا

چند فعل است که آنهارا افعال ناقصه مینامند وآنها عبارتند از:

كانَ (بود)، لَيْسَ (نیست)، صارَ (شد-گردید)، أَصْبَحَ (صبح کرد)، أَضْحىٰ (بظهر رساند)، أَمْسىٰ (شام کرد)، ظَلَّ (گردید-شد)، باتَ (در تمام شب بود) ....

این افعال چون بر سر مبتدا وخبر درآیند، مبتدا را بعنوان اسم رفع میدهند وخبر را منصوب میسازند مثلاً در جملهٔ عَلِيٌّ عالِمٌ (علی دانا است) عَلِيٌّ مبتدا و عالِمٌ خبر است وهردو مرفوع میباشند. ولی اگر یکی از افعال ناقصه مثلاً كانَ بر سر آن در آید، میشود كانَ عَلِيٌّ عالِمًا (علی دانا بود). (كانَ از افعال ناقصه، عَلِيٌّ مرفوع است چون اسم كانَ است - عالِمًا منصوب است چون خبر كانَ است). پس افعال ناقصه

بر سر مبتدا و خبر در میآیند و مبتدا را بحال رفع نگاه میدارند و اسم آنها نامیده میشود، و خبر را نصب میدهند و خبر آنها نامیده میشود. مثالهای دیگر:

أَنُوشِرْوَانُ عَادِلٌ — كَانَ أَنُوشِرْوَانُ عَادِلًا

عَلِيٌّ مَرِيضٌ — أَصْبَحَ عَلِيٌّ مَرِيضًا

حُرُوفِ مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ

عَلِيٌّ عَالِمٌ — إِنَّ عَلِيًّا عَالِمٌ

حروف مُشَبَّهَةٌ بالفعل عبارتند از: إِنَّ (همانا)، أَنَّ (همانا - اینکه)، كَأَنَّ (گویا - مثل اینکه)، لَيْتَ (کاش)، لَكِنَّ (لیکن)، لَعَلَّ (شاید).

این حروف چون بر سر مبتدا و خبر درآیند بعکس افعال ناقصه عمل میکنند یعنی مبتدا را نصب میدهند و اسم آنها نامیده میشود و خبر را رفع میدهند و خبر آنها نامیده میشود.

مثلاً جملهٔ «عَلِيٌّ عَالِمٌ» مبتدا و خبر است و «عَلِيٌّ» و «عَالِمٌ» هر دو مرفوع میباشند ولی چون إِنَّ بر سر آن درآید، میشود «إِنَّ عَلِيًّا عَالِمٌ».

(ترکیب: إِنَّ از حروف مشبّهة بالفعل - عَلِيًّا منصوبست چون اسم إِنَّ است - عَالِمٌ مرفوعست چون خبر إِنَّ است).

تمرین - علّت رفع اسمهای مرفوع را در جمله های ذیل تعیین کنید:

خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ - أَللّٰهُ بَصِيرٌ - إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ - سُرِقَتِ السَّاعَةُ - قُتِلَتِ الْحَيَّةُ - سَمِعْتُ أَنَّ عَلِيًّا مُسَافِرٌ - أَلْمُعَلِّمُ فِي الْمَدْرَسَةِ - يَتَرَكَّبُ الْهَوَاءُ مِنْ غَازَيْنِ - إِنَّ الْعِلْمَ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ - مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ - سَعَادَةُ الدَّارَيْنِ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ - أَلْفَلَّاحُ ثَرْوَةُ الْبِلَادِ - إِذَا وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ، فَلْيَجْلِسْ كُلٌّ حَيْثُ أَجْلَسَهُ صَاحِبُ الْمَنْزِلِ - إِنَّ الْعُلَمَاءَ سُرُجُ الْأَزْمِنَةِ - إِنَّهُ عَالِمٌ - إِنَّ الْهَوَاءَ النَّقِيَّ ضَرُورِيٌّ لِلصِّحَّةِ - بَلَغَنِي أَنَّكَ مُسَافِرٌ - أَلسِّنْجَابُ أَكْبَرُ مِنَ الْفَارِ قَلِيلًا وَلَهُ أَسْنَانٌ حَادَّةٌ - لَيْسَ الْعَالَمُ بَاقِيًا - وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

مواضع نصب اسم

اسمهائیکه منصوب واقع میشوند عبارتند از :

۱- مفعولٌ به .

۲- مفعول مطلق .

۳- مفعولٌ فیه .

۴- مُنادیٰ .

۵- مُستَثنیٰ .

۶- تمیز .

۷- حال .

۸- خبر افعال ناقصه .

۹- اسم حروف مشبّهة بالفعل .

مفعولٌ به

نَصَرَ عَلِيٌّ مُحَمَّدًا   أَكَلْتُ التُّفَّاحَةَ

مفعولٌ به کسی ، یا چیزیست که کار برآن واقع شود . مثلاً در جملهٔ

« نَصَرَ عَلِيٌّ مُحَمَّدًا » (علی محمّد را یاری کرد) « نَصَرَ » فعل است ، و « عَلِيٌّ » فاعل و « مُحَمَّدًا » ، مفعول .

همچنین در جملهٔ « أَكَلْتُ التُّفَّاحَةَ » (سیب را خوردم) ، « أَكَلْتُ » فعل و فاعل و « أَلتُّفَّاحَةَ » مفعولٌ به است .

مفعولٌ به در جواب که را ؟ و چه را ؟ واقع میشود .

مفعولٌ به گاه اسم ظاهر است ، گاه ضمیر متّصل ، گاه ضمیر منفصل .

اسم ظاهر مانند همان « مُحَمَّدًا » و « أَلتُّفَّاحَةَ » در مثالهای فوق .

ضمیر متّصل مانند « هُ » در نَصَرْتُهُ (او را یاری کردم) که « نَصَرْتُ » فعل و فاعل است ، و ضمیر متّصل « هُ » مفعول میباشد .

ضمیر منفصل مانند « إِيَّاكَ » در جملهٔ « إِيَّاكَ نَعْبُدُ » (ترا میپرستیم) که « إِيَّاكَ » مفعول ، و « نَعْبُدُ » فعل و ضمیر مستتر « نَحْنُ » فاعل آنست .

ضمایر منفصل منصوب که همیشه مفعول واقع میشوند عبارتند از : إِيَّا - او را

إِيَّاهُ (او را)   إِيَّاهُمَا   إِيَّاهُمْ - إِيَّاهَا   إِيَّاهُمَا   إِيَّاهُنَّ

إِيَّاكَ (ترا)   إِيَّاكُمَا   إِيَّاكُمْ - إِيَّاكِ   إِيَّاكُمَا   إِيَّاكُنَّ

إِيَّايَ - إِيَّانَا

تمرین - جمله‌های ذیل را تجزیه و ترکیب کنید :

أَخَذَ التِّلْمِيذُ الْقَلَمَ - بَنَى إِبْرٰهِيمُ الْبَيْتَ - أَكْرَمْتُ الضَّيْفَ - أُطْلُبُوا الأَدَبَ ، فَإِنَّهُ خَيْرٌ مِنَ النَّسَبِ - أَلأَزْهَارُ تُعَطِّرُ الْهَوَاءَ - إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الأَرْضَ وَجَعَلَهَا مَسْكَناً لَنَا وَزَيَّنَهَا بِالأَشْجَارِ وَالأَزْهَارِ .

مفعول مطلق

نَصَرْتُهُ نَصْراً فَرِحْتُ فَرَحاً لاَ يُوصَفُ

نَظَرْتُ نَظْرَتَيْنِ

درجملهٔ نَصَرْتُهُ نَصْراً (او را یاری کردم یاری کردنی) نَصَرْتُ فعل و فاعل (هُ) مفعولٌ به ، و نَصْراً مفعول مطلق است و برای تأکید فعل نَصَرْتُ آمده است.

درجملهٔ فَرِحْتُ فَرَحاً لاَ يُوصَفُ (شاد شدم شادئی که بوصف نیاید) ، «فَرِحْتُ» فعل و فاعل و «فَرَحاً» مفعول مطلق است و نوع شادی را بیان میکند.

و در جملهٔ «نَظَرْتُ نَظْرَتَيْنِ» (نگاه کردم دو نگاه) «نَظَرْتُ» فعل و فاعل و «نَظْرَتَيْنِ» مفعول مطلق است و عدد دفعاتِ نگاه کردن را تعیین میکند.

پس مفعول مطلق عبارتست از مصدر فعل که پس از فعل برای تأکید یا بیان نوع

یا بیان عدد میآید .

مثال دیگر : إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً (ما برای تو گشودیم گشودن آشکاری) که در این جمله فَتْحاً مفعول مطلق است .

مفعولٌ فيه

مفعولٌ فيه که آن را ظرف نیز میگویند اسمی است که برای بیان زمان یا مکان وقوع فعل ذکر شود . مانند سَافَرْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ (در روز جمعه سفر کردم) . در این جمله «سَافَرْتُ» فعل و فاعل و «يَوْمَ» مفعولٌ فيه است و زمان وقوع فعل را بیان میکند. همچنین درجملهٔ حَضَرْتُ أَمَامَ الْمُعَلِّمِ (در مقابل معلّم حاضر شدم) «حَضَرْتُ» فعل و فاعل و «أَمَامَ» مفعولٌ فيه است و مکان وقوع فعل را نشان میدهد .

مثالهای دیگر :

سَافَرْتُ شَهْراً (یک ماه سفر کردم) .

صُمْتُ يَوْمَيْنِ (دو روز روزه گرفتم) .

جَلَسْتُ عِنْدَ عَلِيٍّ (نزد علی نشستم) .

أَلْحَيَّةُ تَحْتَ الْعُشْبِ (مار در زیر گیاه است) .

قَرَأْتُ مُدَّةً .

مُنادی

یَا عَبْدَ اللّٰهِ   یَا یُوسُفُ

منادی اسمی است که پس از یکی از حروفِ ندا واقع شده باشد. مانند: یَا عَبْدَ اللّٰهِ (ای بندهٔ خدا) که یَا حرف ندا و «عَبْدَ» منادی میباشد.

مشهورترین حروف ندا عبارت است از: یَا، أَ، أَیَا.

اگر اسمی که منادی واقع میشود باسم دیگری اضافه شده باشد، باید آن را منصوب خواند. مانند یَا عَبْدَ اللّٰهِ و یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ. امّا اگر منادی مضاف نباشد مبنی بر ضمّ است مانند یَا أَللّٰهُ و یَا عَلِیُّ و یَا یُوسُفُ.

مُسْتَثْنیٰ

مستثنی اسمی است که پس از یکی از ادوات استثناء از قبیل إلّا وغَیْر و سِوىٰ و امثال آن ذکر شود، و از حکمی که پیش از آن شده است خارج گردد. مانند جَاءَ التَّلَامِیذُ إِلَّا عَلِیًّا (شاگردان آمدند بجز علی)، در این مثال

«عَلِیًّا» مستثنی است و پس از إلّا که از ادوات استثناء میباشد آمده و از حکمی که دربارهٔ شاگردان شده خارج شده است (یعنی همهٔ شاگردان آمده اند ولی او نیامده است). اسمی را که پس از ادوات استثناء ذکر میشود مستثنی و آنچه را که مستثنی از حکم آن خارج میشود مُسْتَثْنیٰ مِنْهُ میگویند. مثلاً در جملهٔ «ذَهَبَ الْقَوْمُ إِلَّا عَلِیًّا»، «أَلْقَوْمُ» مستثنی منه و «عَلِیًّا» مستثنی میباشد.

تمیز

إِشْتَرَیْتُ عِشْرِینَ کِتَابًا

تمیز اسم نکره ایست که اسم مبهمی را روشن میکند، مثلاً وقتی میگوئیم إِشْتَرَیْتُ عِشْرِینَ (بیست عدد خریدم) کلمهٔ «عِشْرِینَ» مبهم است و معلوم نیست که بیست عدد از چه چیز خریده ایم. امّا وقتی بگوئیم إِشْتَرَیْتُ عِشْرِینَ کِتَابًا (بیست کتاب خریدم) این ابهام رفع میشود. (ترکیب: إِشْتَرَیْتُ فعل و فاعل - عِشْرِینَ مفعولٌ به - کِتَابًا تمیز).

مثالهای دیگر:

طابَ عَلِيٌّ خُلُقاً (علی از لحاظ خوی پاک است).

إشْتَرَيْتُ رَطْلاً عَسَلاً (یک رطل عسل خریدم).

إنّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً (من یازده ستاره دیدم).

إشْتَهَرَ التّاجِرُ أَمانَةً (تاجر بامانت مشهور شد).

حال

حال اسمی است که حالت فاعل یا مفعول را در حین وقوع فعل بیان میکند، مانند جاءَ عَلِيٌّ ضاحِكاً (علی خندان آمد) که «جاءَ» فعل، و «عَلِيٌّ» فاعل و «ضاحِكاً» حال است، و حالت علی را در موقع آمدن بیان میکند.

همچنین در جمله رَأَيْتُ عَلِيّاً راكِباً (علی را سواره دیدم)، «رَأَيْتُ» فعل و فاعل، و «عَلِيّاً» مفعولٌ به، و «راكِباً» حال است، و حالت مفعول را بیان مینماید.

خبر افعال ناقصه

چنانکه پیش از این گفته شد، اسم افعال ناقصه مرفوع و خبر آنها منصوب است.

مانند كانَ أَنُوشِرْوانُ عادِلاً. که كانَ از افعال ناقصه و «أَنُوشِرْوانُ» اسمِ «كانَ»، و «عادِلاً» خبرِ «كانَ» است و بدینجهت منصوب میباشد.

اسم حروف مُشَبَّهَة بِالفِعل

حروف مشبّهة بالفعل چنانکه پیش از این گذشت برعکس افعال ناقصه نصب باسم میدهند و رفع بخبر. یعنی اسم آنها همیشه منصوب است و خبر آنها مرفوع. مانند إِنَّ اللهَ بَصيرٌ بِالعِبادِ.

تمرین - جمله های ذیل را ترکیب کنید:

كانَ هُرْمُزُ عادِلاً، يَأْخُذُ لِلأَدْنىٰ مِنَ الشَّريفِ وَ يُبالِغُ في ذٰلِكَ حَتّى أَبْغَضَهُ خَواصُّهُ - أَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ المالِ، أَلْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ المالَ، وَالْعِلْمُ يَزيدُ بِالإِنْفاقِ وَالْمالُ يَنْقُصُ بِالنَّفَقَةِ - إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقيٰكُمْ - حُسْنُ الأَدَبِ يَسْتُرُ قُبْحَ النَّسَبِ - مَرَّتْ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امْرَأَةٌ، وَهُوَ جالِسٌ يَأْكُلُ فَقالَتْ يا مُحَمَّدُ إِنَّكَ تَأْكُلُ أَكْلَ العَبْدِ، وَتَجْلِسُ جُلُوسَهُ! فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ: وَأَيُّ عَبْدٍ أَعْبَدُ مِنّي؟

مواضع جرّ اسم

اسم در دو مورد مجرور میشود :

۱- هرگاه پس از یکی از حروف جرّ واقع شده باشد .

۲- هرگاه مضافٌ إلَیْه باشد .

مجرور بحرف جرّ

چنانکه سابقاً خوانده ایم مشهورترین حروف جارّه عبارتند از :

مِنْ (از)، فِی (در)، إلیٰ (به - بسوی)، عَنْ (از)، عَلیٰ (بر)، لِ (برای) حَتّیٰ (تا)، كَ (مثل)، بِ (به) .

این حروف بر سر اسم درمیآیند و آنرا جرّ میدهند مانند خَرَجْتُ مِنَ الْبَیْتِ (از خانه خارج شدم) که «خَرَجْتُ» فعل و فاعل «مِنْ» حرف جرّ و الْبَیْتِ مجرور است . و مانند نَظَرْتُ إلَیْهِ (باو نگاه کردم) .

إنَّ اللهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ .

دَخَلْتُ فِی الْمَدْرَسَةِ .

حرف جرّ را با اسمی که جرّ داده است جارّ و مجرور گویند .

مُضافٌ إلَیْه

کِتابُ عَلِیٍّ   بابُ الْبَیْتِ

مضافٌ إلَیْه کلمه ایست که معنی مضاف یعنی اسم پیش از خود را تمام میکند مثلاً در «کِتابُ عَلِیٍّ» «کِتاب» مضاف و «عَلِیٍّ» مضاف إلَیْه است .

مضافٌ إلَیْه همیشه مجرور میباشد .

همچنین در بابُ الْبَیْتِ (درِ خانه) «باب» مضاف و «الْبَیْتِ» مضاف الیه است و در «کِتابُهُ» (کتاب او) «کِتابُ» مضاف و «هُ» مضافٌ إلَیْه میباشد .

توابع

بعضی از کلمات در اعراب تابع کلمات ماقبل خود هستند یعنی اگر مثلاً کلمهٔ ماقبل آنها مرفوع یا منصوب یا مجرور باشد آنها هم همان اعراب کلمهٔ ماقبل را خواهند گرفت . و بهمین جهت آنها را توابع میگویند . مشهورترین توابع عبارتند از نعت و عطف بحروف .

نعت

نعت یا صفت اسمی است که چگونگی موصوف خود را بیان میکند . مانند «عَالِمٌ» در جملهٔ جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ یعنی مرد دانشمندی آمد (ترکیب : جَاءَ فعل - رَجُلٌ فاعل - و عَالِمٌ صفتِ (رَجُلٌ) میباشد .

صفت از چند حیث تابع موصوف است :

۱ـ از حیث اعراب مانند :

جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ .

رَأَيْتُ رَجُلاً عَالِمًا .

مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عَالِمٍ .

۲ـ از حیث مذکر و مؤنث بودن ، مانند :

جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ .

جَاءَتِ امْرَأَةٌ عَالِمَةٌ .

۳ـ از حیث معرفه و نکره بودن ، مانند :

جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ .

جَاءَ الرَّجُلُ الْعَالِمُ .

۴ـ از حیث مفرد و مثنّی و جمع بودن ، مانند :

جَاءَ الْمُعَلِّمُ الْعَالِمُ .

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ الْعَالِمَانِ .

جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ الْعَالِمُونَ .

عطف بحروف

عطف بحروف کلمه ایست که پس از یکی از حروف عطف واقع شده باشد مهمترین حروف عطف عبارتند از : وَ ، فَ (پس) ، ثُمَّ (پس) ، أَوْ (یا) .

مانند: جاءَ الحَسَنُ وَالحُسَينُ (ترکیب: جاءَ فعل - الحَسَنُ مرفوع است چون فاعل است - واو حرف عطف - الحُسَينُ مرفوع است چون عطف به الحَسَنُ میباشد).

مثالهای دیگر:

شَرَفُ المَرءِ بِالعِلمِ وَالأَدَبِ.

هَل يَستَوِي الظُّلُماتُ وَالنُّورُ.

جاءَ عَلِيٌّ فَسَعِيدٌ.

أُرِيدُ أَن أَدرُسَ وَأَحفَظَ.

تمرین نهائی - جمله‌های ذیل را تجزیه و ترکیب کنید:

أَلطَّبِيبُ الجاهِلُ يَقتُلُ المَرِيضَ - لَقَد أَرسَلنا نُوحاً وَإِبرٰهِيمَ - إِيّاكَ نَعبُدُ وَإِيّاكَ نَستَعِينُ - أَنفَعُ العِلمِ ما عُمِلَ بِهِ - أَلعاقِلُ تَكفِيهِ الإِشارَةُ - إِستَحيُوا مِنَ اللهِ فِي سَرائِرِكُم كَما تَستَحيُونَ مِنَ النّاسِ فِي عَلانِيَتِكُم - إِنَّ المَكارِمَ أَخلاقٌ مُطَهَّرَةٌ - فَالعَقلُ أَوَّلُها وَالدِّينُ ثانِيها - أَلجَمَلُ يَخدِمُ سُكّانَ الصَّحارِي، لِأَنَّهُ واسِطَةُ النَّقلِ الوَحِيدَةُ لَدَيهِم - أُوصِيكَ أَلّا تَأخُذَ العُلُومَ مِنَ الكُتُبِ وَإِن وَثِقتَ بِقُوَّةِ الفَهمِ - وَاطلُبِ الأُستاذَ فِي كُلِّ عِلمٍ

تُرِيدُ اكتِسابَهُ. وَلَو كانَ الأُستاذُ ناقِصاً، فَخُذ ما عِندَهُ حَتّى تَجِدَ أَكمَلَ مِنهُ.

تجزیه و ترکیب

خَرَجَ	فعل ماضی - مفرد مذکر غایب - ثلاثی مجرّد - لازم - فعل مبنی.
أَنُوشِيرَوانُ	اسم - مفرد مذکّر - معرفه (عَلَم) جامد - معرب / مرفوع است چون فاعل است.
يَوماً	اسم - مفرد مذکّر - نکره - جامد - معرب / منصوب است چون مفعولٌ فیه زمانی است.
إِلَى	حرف جرّ - عامل - مبنی.
الصَّيدِ	اسم - مفرد مذکّر - معرفه (معرّف بأل) - جامد - معرب مجرور است بواسطهٔ إِلَى[1].
فِي	حرف جرّ - عامل - مبنی.
نَفَرٍ	اسم - مفرد مذکّر - نکره - جامد - معرب مجرور است بواسطهٔ فی.
مِن	حرف جرّ - عامل - مبنی بر سکون.

۱- ذکر اینکه جار و مجرور متعلّق به چیست برای دورهٔ اوّل ضروری نیست.

جُندِ	اسم - مفرد مذکّر - معرفه (معرّف باضافه) - جامد - معرب / مجرورٌ
ـــــ	است بواسطهٔ مِنْ .
هِ	اسم - ضمیر متّصل (بهرسه قسم کلمه) - مفرد مذکّر غایب - معرفه - مبنی /
ـــــ	مضاف إلیه .
وَ	حرف عطف - غیر عامل - مبنی بر فتح .
إعتَزَلَ	فعل ماضی - مفرد مذکّر غایب - ثلاثی مزید (از باب إفتعال) لازم -
ـــــ	مبنی بر فتح / فعل و فاعل ضمیر مستتر هُوَ فاعلش .
عَنْ	حرف جرّ - عامل - مبنی بر سکون .
الجُندِ	اسم - مفرد مذکر - معرفه (معرّف بأل) جامد . معرب / مجرورٌ
ـــــ	است بواسطهٔ عَنْ .
فی	حرف جرّ - عامل - مبنی بر سکون .
طَلَبِ	اسم - مفرد مذکّر - معرفه (معرّف باضافه) - جامد . معرب /
ـــــ	مجرور است بواسطهٔ فی .
الصَّیدِ	اسم - مفرد مذکّر - معرفه (معرّف بأل) - جامد . معرب /

ـــــ	مجرور است - چون مضاف إلیه است .
فَ	حرف عطف - غیر عامل - مبنی بر فتح .
عَطِشَ	فعل ماضی - مفرد مذکّر غائب - ثلاثی مجرّد - لازم - مبنی بر فتح / فعل و
ـــــ	فاعل، ضمیر مستتر هُوَ فاعلش .
عَطَشًا	اسم - مفرد مذکر - نکره - جامد - معرب / منصوب است
ـــــ	چون مفعول مطلق است .
شَدیدًا	اسم - مفرد مذکّر - نکره - مشتق (صفت مشبهه) - معرب /
ـــــ	منصوب است چون صفت «عَطَشًا» میباشد .
فَ	حرف عطف - غیر عامل - مبنی بر فتح .
رَأی	فعل ماضی - مفرد مذکّر غائب - ثلاثی مجرّد - متعدّی - معلوم - مبنی
ـــــ	بر فتح / فعل و فاعل ضمیر مستتر «هُوَ» فاعلش .
ضَبُعَةً	اسم - مفرد مؤنّث - نکره - جامد - معرب / منصوب است چون مفعول است .
صَغیرَةً	اسم - مفرد مؤنّث - نکره - مشتق (صفت مشبهه) معرب /
ـــــ	منصوب است چون صفتِ «ضَبُعَةً» میباشد .

فَ	حرف عطف - غیر عامل - مبنی .
قَصَدَ	فعل ماضی - مفرد مذکّر غائب - ثلاثی مجرّد - متعدّی - معلوم - مبنی / فعل و فاعل ضمیر مستتر « هُوَ » فاعلش .
هَا	اسم - ضمیر متّصل (بهر سه قسم کلمه) - مفرد مؤنّث غائب - معرفه - مبنی / محلّاً منصوب است چون مفعول « قَصَدَ » است .

قرائت عربی

الدَّرْسُ الأَوَّلُ

آيَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ .

وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ .

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ .

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ .

إِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

أَلدَّرْسُ الثَّانِي

شَرَفُ الْعِلْمِ

قَالَ اللهُ تَعَالَى : هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ؟

وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلّٰهِ حَسَنَةٌ ، وَدِرَاسَتَهُ تَسْبِيحٌ ، وَالْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ ، وَطَلَبَهُ عِبَادَةٌ ، وَتَعْلِيمَهُ صَدَقَةٌ ....

وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَقَلُّ النَّاسِ قِيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا .

وَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنَاجَاتِهِ : إِلٰهِي مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ ؟ قَالَ عَالِمٌ يَطْلُبُ عِلْمًا .

وَقَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْعُلُومُ أَقْفَالٌ ، وَالْأَسْئِلَةُ مَفَاتِيحُهَا .

وَقِيلَ مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي صِغَرِهِ ، لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي كِبَرِهِ .

وَقَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ : جَالِسِ الْعُلَمَاءَ ، فَإِنَّ اللهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِمَاءِ السَّمَاءِ .

أَلدَّرْسُ الثَّالِثُ

أَلْغِنَى مِنْ حَيْثُ لَا يُرْجَى

مِنْ غَرِيبِ مَا اتَّفَقَ لِعِمَادِ الدَّوْلَةِ أَنَّهُ لَمَّا مَلَكَ شِيرَازَ كَانَ فِيهَا خَيَّاطٌ أُطْرُوشٌ يَخِيطُ لِلْمُلُوكِ وَقَدْ أُودِعَ عِنْدَهُ الْمَلِكُ السَّابِقُ مَالًا خَطِيرًا .

فَطَلَبَهُ عِمَادُ الدَّوْلَةِ لِيَخِيطَ لَهُ . فَتَوَهَّمَ الْخَيَّاطُ أَنَّهُ غُمِزَ عَلَيْهِ بِسَبَبِ الْوَدِيعَةِ . فَلَمَّا حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْ عِمَادِ الدَّوْلَةِ . قَالَ لَهُ : إِنَّ الْمَلِكَ السَّلَفَ لَمْ يَدَعْ عِنْدِي سِوَى اثْنَيْ عَشَرَ صُنْدُوقًا وَلَمْ أَدْرِ مَا فِيهَا . فَأَمَرَ بِإِحْضَارِهَا . فَأَحْضَرَهَا . فَأَخَذَهَا عِمَادُ الدَّوْلَةِ وَوَسَّعَ بِهَا عَلَى جُنْدِهِ . وَقَدْ تَعَجَّبَ مِنْ هٰذِهِ الْقَضِيَّةِ الَّتِي كَانَتْ مِنْ دَلَائِلِ السَّعَادَةِ لَهُ .

أَلدَّرْسُ الرَّابِعُ

رَجُلٌ مِنَ الْأَجْوَادِ

قِيلَ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ هَلْ رَأَيْتَ رَجُلًا أَسْخَى مِنْكَ ؟ قَالَ نَعَمْ : نَزَلْنَا بِالْبَادِيَةِ عَلَى امْرَأَةٍ ، فَجَاءَ زَوْجُهَا . فَقَالَتْ لَهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا ضِيفَانٌ . فَجَاءَ بِنَاقَةٍ فَنَحَرَهَا وَقَالَ شَأْنُكُمْ . فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ بِأُخْرَى فَنَحَرَهَا وَقَالَ شَأْنَكُمْ .

فَقُلْنَا مَا أَكَلْنَا مِنَ الَّتِي نَحَرْتَهَا الْبَارِحَةَ إِلَّا الْقَلِيلَ . فَقَالَ : إِنِّي لَا أُطْعِمُ ضِيفَانِيَ الْبَائِتَ .

فَبَقِينَا عِنْدَهُ أَيَّامًا وَالسَّمَاءُ تُمْطِرُ وَهُوَ يَفْعَلُ كَذٰلِكَ .

فَلَمَّا أَرَدْنَا الرَّحِيلَ وَضَعْنَا مِائَةَ دِينَارٍ فِي بَيْتِهِ وَقُلْنَا لِلْمَرْأَةِ اعْتَذِرِي لَنَا إِلَيْهِ وَمَضَيْنَا .

فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ إِذَا بِرَجُلٍ يَصِيحُ خَلْفَنَا قِفُوا . فَوَقَفْنَا . فَلَمَّا دَنَا مِنَّا قَالَ : خُذُوا دَنَانِيرَكُمْ فَإِنِّي لَا آخُذُ عَلَى إِكْرَامِي ثَمَنًا . وَإِنْ لَمْ تَأْخُذُوهَا طَعَنْتُكُمْ بِرُمْحِي .

أَلدَّرْسُ الْخَامِسُ

أَلْغِيبَةُ

إِعْلَمْ أَنَّ الْغِيبَةَ مِنْ أَقْبَحِ الْقَبَائِحِ ، وَأَكْثَرِهَا انْتِشَارًا فِي النَّاسِ حَتَّى لَا يَسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا الْقَلِيلُ مِنَ النَّاسِ . وَهِيَ ذِكْرُكَ الْإِنْسَانَ بِمَا يَكْرَهُ ، وَلَوْ بِمَا فِيهِ . سَوَاءٌ كَانَ فِي دِينِهِ ، أَوْ خُلُقِهِ أَوْ وَلَدِهِ ، أَوْ زَوْجَتِهِ ، أَوْ ثَوْبِهِ ، أَوْ مِشْيَتِهِ ، أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ، مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِهِ سَوَاءٌ ذَكَرْتَهُ بِلَفْظِكَ أَوْ بِكِتَابِكَ ، أَوْ رَمَزْتَ إِلَيْهِ بِعَيْنِكَ أَوْ رَأْسِكَ ، أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ .

وَقَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) لِأَصْحَابِهِ : أَتَدْرُونَ مَا الْغِيبَةُ ؟ فَقَالُوا اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ . فَقَالَ ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ . قِيلَ وَإِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ . قَالَ إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ .

وَاعْلَمْ أَنَّهُ كَمَا يَحْرُمُ عَلَى الْمُغْتَابِ ذِكْرُ الْغِيبَةِ كَذَلِكَ يَحْرُمُ عَلَى السَّامِعِ اسْتِمَاعُهَا .

وَسَمْعَكَ صُنْ عَنْ سَمَاعِ الْقَبِيحِ   كَصَوْنِ اللِّسَانِ عَنِ النُّطْقِ بِهِ
فَإِنَّكَ عِنْدَ سَمَاعِ الْقَبِيحِ   شَرِيكٌ لِقَائِلِهِ فَانْتَبِهِ

الدَّرْسُ السَّادِسُ

أَنُوشِرْوَانُ وَالْفَتَاةُ

خَرَجَ أَنُوشِرْوَانُ يَوْمًا إِلَى الصَّيْدِ فِي نَفَرٍ مِنْ جُنْدِهِ ، وَاعْتَزَلَ عَنِ الْجُنْدِ فِي طَلَبِ الصَّيْدِ . فَبَلَغَ الْعَطَشُ مِنْهُ مَبْلَغًا عَظِيمًا وَرَأَى ضَيْعَةً صَغِيرَةً فَقَصَدَهَا ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ دَارٍ وَطَلَبَ مِنْهُ مَاءً لِيَشْرَبَ . فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ صَبِيَّةٌ . فَلَمَّا رَأَتْهُ ، عَادَتْ مُسْرِعَةً فَأَخَذَتْ قَصَبَةَ سُكَّرٍ وَدَقَّتْهَا وَمَزَجَتْهَا بِمَاءٍ . وَخَرَجَتْ بِالْمَاءِ فِي قَدَحٍ إِلَيْهِ . فَنَظَرَ أَنُوشِرْوَانُ فَرَأَى شَرَابًا وَقَذًى . فَشَرِبَ مِنْهُ شَيْئًا فَشَيْئًا حَتَّى فَرَغَ الْقَدَحُ . ثُمَّ قَالَ : نِعْمَ الْمَاءُ لَوْلَا مَا فِيهِ مِنَ الْقَذَى . فَقَالَتْ لَهُ الصَّبِيَّةُ : أَنَا أَلْقَيْتُ الْقَذَى عَمْدًا .

فقال أنوشروان : ولم ؟

قالت لما رأيتك شديد العطش خفت عليك أن تجرعه دفعة واحدة فيضرك . فتعجب أنوشروان من ذكائها وفطنتها .

ألدرس السابع

من كلمات النبي الأكرم (ص)

وقروا كباركم ، وارحموا صغاركم - ألنظر إلى الوالدين برأفة ورحمة عبادة - يقال للعاق اعمل ما شئت فإني لا أغفر لك - من أبغض الناس ، أبغضه الله - من لا يرحم لا يرحم - من قال إني خير الناس فهو من شر الناس - من كان بالله أعرف ، كان من الله أخوف - من استوى يوماه فهو مغبون - من صمت نجى - ألمسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه - مثل الأخوين مثل اليدين ، تغسل إحداهما الأخرى - علموا أولادكم السباحة والرماية - طهروا أفواهكم بالسواك - شر المآكل أكل مال اليتيم ظلما .

ألدرس الثامن

كيف نحس ؟

ألحواس الخمس - إننا نحس بما حوالينا من الأشياء ، و نشعر بخمس وسائط تنقل إلينا الأخبار . وهي العين والأذن والأنف واللسان والجلد .

فإنا نرى بالعين الضياء والألوان ، ونشاهد هيأتها وعظمها ومسافتها .

ونسمع بالأذن الأصوات ، وبها نعلم جهة الجسم الذي صدر الصوت عنه ونقدر مسافته .

ونشم بالأنف الروائح .

ونذوق باللسان الطعوم .

ونلمس بالجلد الأشياء ، فنشعر بنعومتها وخشونتها وحرارتها وبرودتها .

يقال للقوة التي ترى الباصرة ، وللتي تسمع السامعة ،

وَلِلَّتِي تَشُمُّ الشَّامَّةُ ، وَلِلَّتِي تَذُوقُ الذَّائِقَةُ .

وَلِلَّتِي تَلْمِسُ اللَّامِسَةُ .

وَيُقَالُ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْقُوَى حَاسَّةٌ ، وَلِجَمِيعِهَا الْحَوَاسُّ الْخَمْسُ .

وَيُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ لِلْعَيْنِ عُضْوُ الْبَصَرِ ، وَلِلْأُذُنِ عُضْوُ السَّمْعِ ، وَلِلْأَنْفِ عُضْوُ الشَّمِّ ، وَلِلِّسَانِ عُضْوُ الذَّوْقِ وَلِلْجِلْدِ عُضْوُ اللَّمْسِ

أَلدَّرْسُ التَّاسِعُ ٩

مِنْ كَلِمَاتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَدَاءُ الدَّيْنِ مِنَ الدِّينِ - ثَبَاتُ الْمُلْكِ بِالْعَدْلِ - جَوْدَةُ الْكَلَامِ فِي الْإِخْتِصَارِ - جَلِيسُ الْمَرْءِ مِثْلُهُ - خَيْرُ الْأَصْحَابِ مَنْ يَدُلُّكَ عَلَى الْخَيْرِ - خَيْرُ الْمَالِ مَا أُنْفِقَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ - زِينَةُ الْبَاطِنِ خَيْرٌ مِنْ زِينَةِ الظَّاهِرِ - الصَّبْرُ يُورِثُ الظَّفَرَ - عَاقِبَةُ الظُّلْمِ وَخِيمَةٌ - مَجْلِسُ الْعِلْمِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ - أَلْمُحْسِنُ حَيٌّ ، وَإِنْ نُقِلَ

إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ - شَيْئَانِ لَا يُعْرَفُ فَضْلُهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا : الشَّبَابُ وَالْعَافِيَةُ - كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ - أَلرِّفْقُ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ - أَلْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ - أَرْبَعٌ يَشِينُ الرَّجُلَ : أَلْبُخْلُ وَالْكِذْبُ وَالشَّرَهُ وَسُوءُ الْخُلُقِ .

أَلدَّرْسُ الْعَاشِرُ ١٠

أَلْجَمَلُ

أَلْجَمَلُ مِنْ أَكْبَرِ حَيَوَانَاتِ الْبَرِّ جِسْمًا ، وَارْتِفَاعُهُ مِتْرَانِ وَرُبْعُ مِتْرٍ . يَسِيرُ فِي الصَّحَارِي وَعَلَى الرِّمَالِ الْحَارَّةِ بِسُهُولَةٍ . صَبُورٌ عَلَى الْجُوعِ وَالْعَطَشِ ، حَتَّى أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى قَضَاءِ أُسْبُوعٍ كَامِلٍ بِلَا أَكْلٍ وَلَا شُرْبٍ .

وَسَبَبُ ذٰلِكَ أَنَّ فِي ظَهْرِ الْجَمَلِ قِسْمٌ مُرْتَفِعٌ يُقَالُ لَهُ السَّنَامُ وَالسَّنَامُ مَخْزَنٌ لِذَخِيرَةِ الْمَوَادِّ الْغِذَائِيَّةِ وَبِهِ يَسْتَطِيعُ الْجَمَلُ الصَّبْرَ عَلَى الْجُوعِ . فَإِنَّهُ إِذَا جَاعَ تَغَذَّى بَدَنُهُ مِنَ الذَّخِيرَةِ الَّتِي فِيهِ وَبِذٰلِكَ

يَعِيشُ. وَفِي جِنْسٍ مِنْهُ سَنَامَانِ.

وَالْجَمَلُ يَخْدِمُ سُكَّانَ الصَّحَارِي. لِأَنَّهُ الْوَاسِطَةُ الْوَحِيدَةُ لِلنَّقْلِ لَدَيْهِمْ. يُسَافِرُونَ عَلَيْهِ وَيَنْقُلُونَ أَثْقَالَهُمْ، وَيَحْرُثُونَ أَرْضَهُمْ بِهِ وَيَتَغَذَّوْنَ مِنْ لَبَنِهِ، وَإِذَا اقْتَضَتِ الْحَالُ ذَبَحُوهُ وَأَكَلُوا لَحْمَهُ وَانْتَفَعُوا بِجِلْدِهِ

إِنَّ الْجِمَالَ تَحْمِلُ الْأَثْقَالَ الْكَثِيرَةَ لَكِنَّهُ يُظَنُّ أَنَّهَا بَطِيئَةُ الْمَشْيِ وَهُوَ ظَنٌّ لَيْسَ بِصَحِيحٍ. بَلْ إِنَّ مِنْهَا مَا تَسِيرُ فِي الْيَوْمِ مِائَتَيْ كِيلُومِتْرٍ كَالْخَيْلِ الْقَوِيَّةِ.

وَالْجَمَلُ مَعَ عِظَمِ جُثَّتِهِ سَرِيعُ الْإِنْقِيَادِ، يَأْخُذُ زِمَامَهُ صَبِيٌّ فَيَذْهَبُ بِهِ حَيْثُ يَشَاءُ.

أَلدَّرْسُ الْحَادِي عَشَرَ [١١]

شَهَادَةُ الطَّيْرِ

قِيلَ إِنَّ أَبَا نَصْرِ بْنَ مَرْوَانَ أَكَلَ مَعَ بَعْضِ مُقَدَّمِي الْأَكْرَادِ

فَأُتِيَ عَلَى سِمَاطِهِ بِحَجَلَتَيْنِ مَشْوِيَّتَيْنِ. فَلَمَّا رَآهُمَا الْمُقَدَّمُ ضَحِكَ. فَقَالَ أَبُو نَصْرٍ مِمَّ تَضْحَكُ. قَالَ كُنْتُ أَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي عُنْفُوَانِ شَبَابِي فَمَرَّ بِي تَاجِرٌ. فَلَمَّا أَرَدْتُ قَتْلَهُ تَضَرَّعَ إِلَيَّ. فَلَمْ أَرْحَمْهُ. فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِي مِنْ قَتْلِهِ، إِلْتَفَتَ يَمِينًا وَشِمَالًا فَرَأَى حَجَلَتَيْنِ كَانَتَا بِقُرْبِنَا. فَقَالَ اشْهَدَا لِي أَنَّهُ قَاتِلِي ظُلْمًا. وَلَمَّا رَأَيْتُ هَاتَيْنِ الْحَجَلَتَيْنِ تَذَكَّرْتُ حُمْقَهُ فِي اسْتِشْهَادِهِ بِهِمَا. فَقَالَ أَبُو نَصْرٍ: وَاللهِ لَقَدْ شَهِدَتَا عَلَيْكَ عِنْدَ مَنْ يَأْخُذُ بِثَأْرِ الرَّجُلِ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ.

أَلدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ [١٢]

مِنْ كَلَامِ عَبْدِ اللَّطِيفِ بْنِ يُوسُفَ الْبَغْدَادِيِّ

قَالَ يَنْبَغِي أَنْ تُحَاسِبَ نَفْسَكَ كُلَّ لَيْلَةٍ إِذَا ذَهَبْتَ إِلَى فِرَاشِكَ وَتَنْظُرَ مَا اكْتَسَبْتَ فِي يَوْمِكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَتَشْكُرَ اللهَ عَلَيْهَا. وَمَا اكْتَسَبْتَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَتَسْتَغْفِرَ اللهَ مِنْهَا. وَتُرَتِّبَ فِي نَفْسِكَ مَا تَعْمَلُهُ فِي

غدِكَ مِنَ الحَسَناتِ وَتَسْئَلَ اللهَ الإعانةَ على ذلكَ .

وقالَ : أوصيكَ ألّا تأخذَ العلومَ مِنَ الكُتُبِ وإنْ وَثِقْتَ مِن نفسِكَ بقوّةِ الفهمِ . وعليكَ بالأستاذِ في كلِّ عِلمٍ تطلبُ اكتسابَهُ . ولو كانَ الأستاذُ ناقصًا فخُذْ ما عندَهُ حتّى تجدَ أكملَ منهُ . وعليكَ بتعظيمِهِ وتبجيلِهِ .

ولا تظنَّ أنّكَ إذا حصّلتَ عِلمًا فقدِ اكتفيتَ . بل تحتاجُ إلى مُراعاتِهِ لينمى ولا ينقصَ . ومُراعاتُهُ تكونُ بالمذاكرةِ والتفكّرِ واشتغالِ المبتدئِ بالتحفّظِ والتعلّمِ ومباحثةِ الأقرانِ واشتغالِ العالمِ بالتعليمِ والتصنيفِ .

ألدّرسُ الثّالثَ عشرَ

كِسرى أنوشروانَ والمؤدّبُ

حُكيَ أنّ كسرى أنوشروانَ كانَ لهُ معلّمٌ حسنُ التأديبِ يُعلّمُهُ حتّى فاقَ في العلومِ . فضربَهُ المعلّمُ يومًا من غيرِ ذنبٍ

فأوجعَهُ .

فحقدَ أنوشروانُ عليهِ . فلمّا وليَ المُلكَ قالَ للمعلّمِ : ما حملكَ على ضربي يومَ كذا وكذا ؟ فقالَ لهُ : لمّا رأيتُكَ ترغبُ في العِلمِ رجوتُ لكَ المُلكَ بعدَ أبيكَ . فأحببتُ أنْ أُذيقَكَ طعمَ الظُّلمِ لئلّا تظلِمَ . فقالَ أنوشروانُ : زِهْ زِهْ وَرفعَ قدرَهُ .

ألدّرسُ الرّابعَ عشرَ

ألبخيلُ والدّيكُ

ذبحَ أحدُ البخلاءِ ديكًا وأعطاهُ لعبدِهِ كي يطبخَهُ . ووعدَهُ أنّهُ يُعتِقُهُ إذا أحسنَ طبخَهُ .

ففعلَ العبدُ وبذلَ الجهدَ طمعًا في الحُرّيّةِ . فأكلَ الرّجلُ المرقةَ ، وأبقى الدّيكَ ، ولم يُعتِقِ العبدَ .

وفي اليومِ الثّاني قالَ لهُ إنْ طبختَ لي على الدّيكِ أرزًا وأحسنتَ أطلقتُكَ . ففعلَ العبدُ . فأكلَ الرّجلُ الأرزَ وأبقى

الدّيكَ ولم يُعتِقِ العبدَ .

ثمّ طلبَ إليه أن يطبخَ له هريسةً وما زالَ يتمنّى عليه لونًا بعدَ لونٍ ويَعِدُه بالعِتقِ ، وهو يأكلُ الألوانَ ويُبقي الدّيكَ و لا يُعتِقُ العبدَ .

فسئِمَ هذا وقالَ : ما لي رغبةٌ في الحرّيّةِ يا مولايَ . و لكنّي أُناشِدُكَ اللهَ أن تُعتِقَ الدّيكَ وتُريحَه .

الدّرسُ الخامسَ عشرَ ١٥

مقابلةُ الخيرِ والشّرِّ

حُكي أنّ رجلاً جلسَ يومًا يأكلُ هو وزوجتُه وبينَ أيديهما دجاجةٌ مشويّةٌ .

فوقفَ سائلٌ ببابِه . فخرجَ إليه وانتهرَه . فذهبَ .

فاتّفقَ بعدَ ذلكَ أنّ الرّجلَ افتقرَ وزالتْ نعمتُه وطلّقَ زوجتَه وتزوّجتْ بعدَه برجلٍ آخرَ . فجلسَ هذا يومًا يأكلُ معها وبينَ أيديهما

دجاجةٌ مشويّةٌ . وإذا بسائلٍ يطرُقُ البابَ . فقالَ الرّجلُ لزوجتِه ادفعي إليه هذه الدّجاجةَ . فخرجتْ بها إليه . فإذا هو زوجُها الأوّلُ فدفعتْ إليه الدّجاجةَ ورجعتْ وهي باكيةٌ .

فسألَها زوجُها عن سببِ بكائِها . فأخبرتْه أنّ السّائلَ كانَ زوجَها . وذكرتْ له قصّتَها مع ذلكَ السّائلِ الّذي انتهرَه زوجُها الأوّلُ .

فقالَ أنا واللهِ ذلكَ السّائلُ .

الدّرسُ السّادسَ عشرَ ١٦

جزاءُ العملِ

قالَ اللهُ تعالى :

إنّما تُجزَونَ ما كنتُم تعملونَ .

واتّقوا اللهَ إنّ اللهَ خبيرٌ بما تعملونَ .

وهو معكم أينما كنتُم واللهُ بما تعملونَ بصيرٌ .

وَقَالَ تَعَالَى أَيْضًا: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلنَّاسُ مَجْزِيُّونَ بِأَعْمَالِهِمْ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ: أَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.

وَحُكِيَ فِي الْإِحْيَاءِ أَنَّ شَخْصًا كَانَ لَهُ بَقَرَةٌ، وَكَانَ يَشُوبُ لَبَنَهَا بِالْمَاءِ وَيَبِيعُهُ. فَجَاءَ السَّيْلُ فِي بَعْضِ الْأَوْدِيَةِ وَهِيَ وَاقِفَةٌ تَرْعَى. فَمَرَّ عَلَيْهَا فَأَغْرَقَهَا. فَجَلَسَ صَاحِبُهَا لِيَنْدُبَهَا. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ بَنِيهِ: يَا أَبَتِ لَا تَنْدُبْهَا فَإِنَّ الْمِيَاهَ الَّتِي كُنَّا نَخْلِطُهَا بِلَبَنِهَا اجْتَمَعَتْ فَأَغْرَقَتْهَا.

أَلدَّرْسُ السَّابِعَ عَشَرَ

مِنْ كَلِمَاتِ الْأَكَابِرِ

١ - قَالَ أَفْلَاطُونُ الْحَكِيمُ: لَا تَطْلُبْ سُرْعَةَ الْعَمَلِ وَاطْلُبْ تَجْوِيدَهُ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَسْأَلُونَ فِي كَمْ فَرَغَ؟ وَإِنَّمَا يَنْظُرُونَ إِلَى إِتْقَانِهِ وَجَوْدَةِ صَنْعَتِهِ.

٢ - قَالَ الْمُهَلَّبُ بْنُ أَبِي صُفْرَةَ: عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْعَبِيدَ بِمَالِهِ وَلَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ بِفِعَالِهِ.

٣ - قَالَ الْغَزَّالِيُّ: أَلْعِلْمُ شَجَرَةٌ وَالْعَمَلُ ثَمَرُهَا. وَلَوْ قَرَأْتَ الْعِلْمَ وَجَمَعْتَ أَلْفَ كِتَابٍ لَا أَكُونُ مُسْتَعِدًّا لِرَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى إِلَّا بِالْعَمَلِ.

٤ - قِيلَ مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ عِلْمٍ وَطَالِبُ مَالٍ.

٥ - قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ لِيَكُنْ أَوَّلُ شَيْءٍ تَكْسِبُهُ بَعْدَ الْإِيمَانِ خَلِيلًا صَالِحًا.

٦ - قَالَ أَرِسْطَالِيسُ: أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا صَدَقَ فِيهِ قَائِلُهُ

وَانْتَفَعَ بِهِ سَامِعُهُ .

٧ - قَالَتِ الْحُكَمَاءُ : كُلُّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ عَلَيْهِ إِلَّا الْمُتَوَاضِعُ

٨ - قَالَ أَنُوشِرْوَانُ : أَلْعَدْلُ سُورٌ لَا يُغْرِقُهُ مَاءٌ وَلَا يُحْرِقُهُ نَارٌ وَلَا يَهْدِمُهُ مَنْجَنِيقٌ .

أَلدَّرْسُ الثَّامِنَ عَشَرَ ١٨

فِي الْمَوَاعِظِ وَالْحِكَمِ

مِنْ كَلِمَاتِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ :

أَلسَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ - أَلْبَخِيلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ - مَنْ جَادَ سَادَ ، مَنْ بَخِلَ ذَلَّ - إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لَا يَرْجُوهُ - مَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْهِ - عِزُّ الْمَرْءِ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ - مَوْتٌ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ - أَلْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ .

وَمِنْ كَلِمَاتِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ :

أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ : أَلْحِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ - إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ الْغَنِيَّ الظَّلُومَ - إِنَّ السَّرَفَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَإِنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ

الْغِنَى - أَلْحَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ - أَلْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا وُجِدَتْ نُسِيَتْ وَإِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ - أَلْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ - لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ - مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ - تَقَرَّبُوا إِلَى اللهِ بِمُوَاسَاةِ إِخْوَانِكُمْ .

أَلدَّرْسُ التَّاسِعَ عَشَرَ ١٩

أَلْعَائِدُ وَالْمَرِيضُ

مَرِضَ صَدِيقٌ لِحَامِدِ بْنِ الْعَبَّاسِ . فَأَرَادَ أَنْ يُنْفِذَ إِلَيْهِ ابْنَهُ لِيَعُودَهُ . فَأَوْصَاهُ وَقَالَ : إِذَا دَخَلْتَ وَجَلَسْتَ فَسَلِّمْ عَلَى الْمَرِيضِ وَقُلْ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ ؟ فَإِذَا قَالَ كَذَا وَكَذَا فَقُلْ سَلِيمٌ إِنْ شَاءَ اللهُ .

وَقُلْ لَهُ مَنْ يُدَاوِيكَ مِنَ الْأَطِبَّاءِ ؟ فَإِذَا قَالَ فُلَانٌ ، فَقُلْ مُبَارَكٌ مَيْمُونٌ .

وَقُلْ لَهُ مَا غِذَاؤُكَ ؟ فَإِذَا قَالَ كَذَا وَكَذَا ، فَقُلْ طَعَامٌ مَحْمُودٌ .

فَذَهَبَ الْإِبْنُ ، فَدَخَلَ عَلَى الْمَرِيضِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ كَيْفَ

أَصْبَحْتَ : فَقَالَ أَمُوتُ مِنَ الأَلَمِ. فَقَالَ سَلِيمٌ إِنْ شَاءَ اللهُ.

قَالَ فَمَنْ يُدَاوِيكَ مِنَ الأَطِبَّاءِ ؟ قَالَ مَلَكُ الْمَوْتِ. قَالَ مُبَارَكٌ مَيْمُونٌ.

قَالَ فَمَا غِذَاؤُكَ ؟ قَالَ سُمُّ الْمَوْتِ. قَالَ طَعَامٌ طَيِّبٌ مَحْمُودٌ.

أَلدَّرْسُ الْعِشْرُونَ

أَلْمَأْمُونُ وَرَاثِي الْبَرَامِكَةِ

قَالَ خَادِمُ الْمَأْمُونِ : طَلَبَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَيْلَةً وَقَدْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ ثُلُثُهُ. فَقَالَ لِي : خُذْ مَعَكَ فُلَانًا وَفُلَانًا. وَاذْهَبْ مُسْرِعًا لِمَا أَقُولُ لَكَ. فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ شَيْخًا يَحْضُرُ لَيْلًا إِلَى آثَارِ دُورِ الْبَرَامِكَةِ، وَيُنْشِدُ شِعْرًا وَيَذْكُرُهُمْ ذِكْرًا كَثِيرًا وَيَنْدُبُهُمْ وَيَبْكِي عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَامْضُوا حَتَّى تَرِدُوا تِلْكَ الْخَرَابَاتِ. فَاسْتَتِرُوا خَلْفَ بَعْضِ الْجُدُرِ. فَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّيْخَ قَدْ جَاءَ وَبَكَى وَنَدَبَ وَأَنْشَدَ أَبْيَاتًا فَأْتُونِي بِهِ.

(قَالَ) فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْخَرَابَاتِ وَإِذَا شَيْخٌ قَدْ جَاءَ وَلَهُ جَمَالٌ وَعَلَيْهِ مَهَابَةٌ. فَجَلَسَ وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَنْدُبُ وَيَقُولُ هٰذِهِ الأَبْيَاتَ

وَلَمَّا رَأَيْتُ السَّيْفَ قَطَّعَ جَعْفَرًا … وَنَادَى مُنَادٍ لِلْخَلِيفَةِ فِي يَحْيَى
بَكَيْتُ عَلَى الدُّنْيَا وَزَادَ تَأَسُّفِي … عَلَيْهِمْ وَقُلْتُ الآنَ لَا تَنْفَعُ الدُّنْيَا

مَعَ أَبْيَاتٍ أَطَالَهَا.

فَلَمَّا فَرَغَ قَبَضْنَا عَلَيْهِ وَقُلْنَا لَهُ : أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَفَزِعَ فَزَعًا شَدِيدًا. ثُمَّ جِئْنَا بِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ.

أَلدَّرْسُ الْحَادِي وَالْعِشْرُونَ

أَلْمَأْمُونُ وَرَاثِي الْبَرَامِكَةِ (٢)

فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى الْمَأْمُونِ قَالَ لَهُ : مَنْ أَنْتَ ؟ وَلِمَاذَا تَرْثِي الْبَرَامِكَةَ وَتَحْضُرُ لَيْلًا إِلَى آثَارِ دُورِهِمْ ؟.

قَالَ الشَّيْخُ : أَتَأْذَنُ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ أُحَدِّثَكَ بِحَالِي مَعَهُمْ

قَالَ قُلْ :

فَقَالَ : أَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ الْمُغِيرَةِ مِنْ أَوْلَادِ الْمُلُوكِ. وَقَدْ زَالَتْ عَنِّي نِعْمَتِي. فَلَمَّا رَكِبَنِي الدَّيْنُ وَاحْتَجْتُ إِلَى بَيْعِ دَارِي وَأَثَاثِهَا، أَشَارُوا

عَلَيَّ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْبَرَامِكَةِ. فَخَرَجْتُ مِنْ دِمَشْقَ وَمَعِي أَهْلِي وَوَلَدِي. وَلَيْسَ مَعَنَا مَا يُبَاعُ.

حَتَّى دَخَلْنَا بَغْدَادَ وَنَزَلْنَا فِي بَعْضِ الْمَسَاجِدِ. فَتَرَكْتُهُمْ جِيَاعًا لَا شَيْءَ عِنْدَهُمْ. وَدَخَلْتُ شَوَارِعَ بَغْدَادَ، سَائِلًا عَنِ الْبَرَامِكَةِ، فَإِذَا أَنَا بِمَسْجِدٍ وَفِي جَانِبِهِ شَيْخٌ بِأَحْسَنِ زِيٍّ وَزِينَةٍ. وَعَلَى الْبَابِ خَادِمَانِ. وَفِي الْجَامِعِ جَمَاعَةٌ جُلُوسٌ. فَطَمِعْتُ فِي الْقَوْمِ وَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَجَلَسْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ. وَأَنَا أُقَدِّمُ رِجْلًا وَأُؤَخِّرُ أُخْرَى وَالْعَرَقُ يَسِيلُ مِنِّي، لِأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ صِنَاعَتِي.

وَإِذَا الْخَادِمُ قَدْ أَقْبَلَ وَدَعَا الْقَوْمَ فَقَامُوا وَأَنَا مَعَهُمْ. فَدَخَلُوا دَارَ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ فَدَخَلْتُ مَعَهُمْ. فَإِذَا يَحْيَى جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ. فَسَلَّمْنَا وَهُوَ يَعُدُّنَا مِائَةً وَوَاحِدًا. وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَشَرَةٌ مِنْ وَلَدِهِ.

الدَّرْسُ الثَّانِي وَالْعِشْرُونَ

الْمَأْمُونُ وَرَاثِي الْبَرَامِكَةِ (٣)

وَإِذَا بِمِائَةٍ وَاثْنَا عَشَرَ خَادِمًا قَدْ أَقْبَلُوا، وَمَعَ كُلِّ خَادِمٍ صِينِيَّةٌ مِنْ فِضَّةٍ. عَلَى كُلِّ صِينِيَّةٍ أَلْفُ دِينَارٍ. فَوَضَعُوا بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا صِينِيَّةً. فَرَأَيْتُ الْقَاضِيَ وَالْمَشَايِخَ يَأْخُذُونَ الدَّنَانِيرَ وَيَقُومُ الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ، حَتَّى بَقِيتُ وَحْدِي لَا أَجْسُرُ عَلَى أَخْذِ الصِّينِيَّةِ. فَغَمَزَنِي الْخَادِمُ فَجَسَرْتُ فَأَخَذْتُهَا. وَقُمْتُ وَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى وَرَائِي مَخَافَةَ أَنْ أُمْنَعَ مِنَ الذَّهَابِ فَوَصَلْتُ وَأَنَا كَذَلِكَ إِلَى صَحْنِ الدَّارِ وَيَحْيَى يُلَاحِظُنِي. فَأَقْبَلَ إِلَيَّ وَسَأَلَنِي عَنْ حَالِي. فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ قِصَّتِي. فَقَالَ لِوَلَدِهِ مُوسَى: يَا بُنَيَّ! هَذَا رَجُلٌ غَرِيبٌ، فَخُذْهُ إِلَيْكَ وَاحْفَظْهُ بِنَفْسِكَ وَنِعْمَتِكَ. فَقَبَضَ مُوسَى عَلَى يَدِي وَأَدْخَلَنِي إِلَى دَارٍ مِنْ دُورِهِ. فَأَكْرَمَنِي غَايَةَ الْإِكْرَامِ وَأَقَمْتُ عِنْدَهُ يَوْمِي وَلَيْلَتِي. ثُمَّ لَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، قَالَ لِي: قُمْ فَاخْرُجْ إِلَى عِيَالِكَ بِسَلَامٍ. وَأَمَرَ خَادِمَهُ بِأَنْ يَهْدِيَنِي الطَّرِيقَ. فَخَرَجَ الْخَادِمُ مَعِي وَأَدْخَلَنِي بَيْتًا كَالشَّمْسِ حُسْنًا وَنُورًا. وَإِذَا بِصِبْيَانِي وَعِيَالِي كُلُّهُمْ فِي أَلْبِسَةٍ مِنَ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ وَحَمَلَ إِلَيَّ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَعَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ. وَمَنْشُورًا بِضَيْعَتَيْنِ.

فَحَسُنَ حَالِي وَصِرْتُ غَنِيًّا مُكَرَّمًا . فَلَمَّا جَاءَتْهُمُ الْبَلِيَّةُ وَنَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ ، كُنْتُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ أَقْصِدُ خَرَابَاتِ دُورِهِمْ فَأَنْدُبُهُمْ وَأَذْكُرُ حُسْنَ صُنْعِهِمْ إِلَيَّ فَدَمَعَتْ عَيْنَا الْمَأْمُونِ وَظَهَرَ عَلَيْهِ الْحُزْنُ وَأَعْطَاهُ جَائِزَةً بِسَبَبِ شُكْرِهِ لِمُنْعِمِهِ . فَبَكَى وَقَالَ لَعَمْرِي هٰذَا أَيْضًا مِنْ صَنَائِعِ الْبَرَامِكَةِ .

أَلدَّرْسُ الثَّالِثُ وَالْعِشْرُونَ ٢٣

طَاعَةُ اللّٰهِ

أَلْأَعْمَالُ الَّتِي هِيَ فُرُوعُ الْإِيمَانِ ، هِيَ تَجَنُّبُ الْمَحَارِمِ وَأَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَهِيَ قِسْمَانِ : أَحَدُهُمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللّٰهِ تَعَالَى مِثْلُ الصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَالصَّوْمِ وَالْاِجْتِنَابِ عَنِ الْحَرَامِ . وَالْأُخْرَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْخَلْقِ وَهِيَ الْعَدْلُ وَالْكَفُّ عَنِ الظُّلْمِ . فَمَنْ أَحَبَّ اللّٰهَ أَطَاعَهُ .

قِيلَ إِنَّ هَارُونَ دَخَلَ عَلَى بَعْضِ النُّسَّاكِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ . فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ أَيُّهَا الْمَلِكُ . أَتُحِبُّ اللّٰهَ ؟ قَالَ نَعَمْ . قَالَ فَتَعْصِيهِ

قَالَ نَعَمْ . قَالَ كَذَبْتَ وَاللّٰهِ فِي حُبِّكَ إِيَّاهُ . إِنَّكَ لَوْ أَحْبَبْتَهُ لَمَا عَصَيْتَهُ . ثُمَّ أَنْشَدَ يَقُولُ :

تَعْصِي الْإِلٰهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ   هٰذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ   إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ
فِي كُلِّ يَوْمٍ يَبْتَدِيكَ بِنِعْمَةٍ   مِنْهُ وَأَنْتَ لِشُكْرِ ذَاكَ مُضِيعُ

أَلدَّرْسُ الرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ ٢٤

آيَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ .

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا ، وَإِذَا حَكَمْتُمْ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا .

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُورًا رَحِيمًا .

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا .

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ .

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ .

إِنَّ اللهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ .

أَلدَّرْسُ الْخَامِسُ وَالْعِشْرُونَ (1)

وَطَنُكَ يَنْتَظِرُكَ

أَيُّهَا الطِّفْلُ الصَّغِيرُ : أَيْنَمَا كُنْتَ ، فَاعْلَمْ أَنَّ وَطَنَكَ يَنْتَظِرُكَ وَأَنَّ عَلَيْكَ وَاجِبًا عَظِيمًا نَحْوَهُ ، يَجِبُ أَنْ تَسْتَعِدَّ لَهُ مُنْذُ الْآنَ .

۱ـ شش درس قرائت آخر کتاب، بدانمنظور افزوده شده است که معلمین بتوانند آنها را برای تمرین قواعد در کلاس بکار برند.

قَدْ تُصْبِحُ فِي مُسْتَقْبَلِ حَيَاتِكَ ، فَلَّاحًا ، أَوْ عَامِلًا ، أَوْ طَبِيبًا أَوْ مُهَنْدِسًا . وَمَنْ يَدْرِي ؟ لَعَلَّكَ تُصْبِحُ وَزِيرًا خَطِيرًا ، أَوْ قَائِدًا كَبِيرًا ، أَوْ كَاتِبًا نِحْرِيرًا . فَسَوَاءٌ عَلَيْكَ أَأَصْبَحْتَ هَذَا أَوْ ذَاكَ .

فَاذْكُرْ مُنْذُ الْيَوْمِ ، أَنَّكَ لِوَطَنِكَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ لِنَفْسِكَ .

أَنْتَ تَدْرُسُ الْيَوْمَ فِي الْمَدْرَسَةِ ، فَهَيِّئْ نَفْسَكَ لِلْمُسْتَقْبَلِ وَجَمِّلْهَا بِالْأَخْلَاقِ الْحَمِيدَةِ . وَكُنْ كَمَا يُرِيدُكَ وَيَنْتَظِرُكَ وَطَنُكَ ، قَوِيًّا فِي جِسْمِكَ ، قَوِيًّا فِي أَخْلَاقِكَ ، قَوِيًّا فِي عَقْلِكَ مُنْذُ الْآنَ .

أَلدَّرْسُ السَّادِسُ وَالْعِشْرُونَ

أَلْعَمَلُ سَبَبُ السَّعَادَةِ

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْعَدَ وَتَعِيشَ فَارِغَ الْبَالِ ، مُتَمَتِّعًا بِصِحَّةٍ طَيِّبَةٍ ، وَذِكْرٍ حَسَنٍ ، فَاشْتَغِلْ دَائِمًا بِالْأَشْغَالِ النَّافِعَةِ وَالْأَعْمَالِ الْمُفِيدَةِ . وَاحْذَرْ مِنْ أَنْ تُؤَخِّرَ عَمَلَ يَوْمِكَ إِلَى غَدِكَ ، إِتِّكَالًا عَلَى أَنَّكَ سَتَعْمَلُ عَمَلَ الْيَوْمَيْنِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ ، أَوْ أَنَّكَ سَتَكُونُ غَدًا

خَالِيًا مِنَ الشُّغْلِ . فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلًا يَخُصُّهُ .

وَاجْتَنِبِ الْكَسَلَ ، فَإِنَّهُ أَصْلُ كُلِّ دَاءٍ . وَمُسَبِّبُ كُلِّ عِلَّةٍ . وَلَا يَنْبَغِي أَنْ تَمَلَّ مِنَ الْإِجْتِهَادِ . لِأَنَّهُ وَاجِبٌ ، وَلَمْ نَسْمَعْ أَنَّ أَحَدًا نَالَ خَيْرًا أَوْ أَصَابَ نَجَاحًا مِنْ غَيْرِ تَعَبٍ . بَلْ لَمْ نَرَ الْعُلَمَاءَ الْكِبَارَ أَوْ أَصْحَابَ الشُّهْرَةِ فِي الْإِكْتِشَافَاتِ وَالْإِخْتِرَاعَاتِ إِلَّا مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ فِي أَعْمَالِهِمْ .

فَاجْتَهِدْ أَيُّهَا التِّلْمِيذُ مُنْذُ الْآنَ كَيْ تَسْتَطِيعَ أَنْ تَكُونَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ نَافِعًا لِلْمُجْتَمَعِ ، تُفِيدُ بِلَادَكَ وَتُفِيدُ النَّاسَ وَتَعِيشُ سَعِيدًا .

أَلدَّرْسُ السَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ

رِسَالَةٌ وَعْظِيَّةٌ

إِعْلَمْ أَيُّهَا الْوَلَدُ الْعَزِيزُ (أَطَالَ اللهُ بَقَائَكَ) أَنَّ مَا لَمْ تَعْمَلْ لَمْ تَجِدِ الْأَجْرَ . وَتَيَقَّنْ أَنَّ الْعِلْمَ الْمُجَرَّدَ لَا يَأْخُذُ الْيَدَ . مِثَالُهُ : لَوْ كَانَ عَلَى رَجُلٍ فِي بَرِّيَّةٍ عَشَرَةُ أَسْيَافٍ هِنْدِيَّةٍ مَعَ أَسْلِحَةٍ أُخْرَى

وَكَانَ الرَّجُلُ شُجَاعًا وَأَهْلَ حَرْبٍ فَحَمَلَ عَلَيْهِ أَسَدٌ عَظِيمٌ مَهِيبٌ ، فَمَا ظَنُّكَ ؟ هَلْ تَدْفَعُ الْأَسْلِحَةُ شَرَّهُ عَنْهُ بِلَا اسْتِعْمَالِهَا وَضَرْبِهَا ؟ وَمِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّهَا لَا تَدْفَعُ إِلَّا بِالتَّحْرِيكِ وَالضَّرْبِ .

فَكَذَا لَوْ قَرَأَ رَجُلٌ مِائَةَ أَلْفِ مَسْأَلَةٍ عِلْمِيَّةٍ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا لَا تُفِيدُهُ .

وَلَوْ قَرَأْتَ الْعِلْمَ مِائَةَ سَنَةٍ وَجَمَعْتَ أَلْفَ كِتَابٍ لَا تَكُونُ مُسْتَعِدًّا لِرَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى إِلَّا بِالْعَمَلِ . « فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » .

الدَّرْسُ الثَّامِنُ وَالْعِشْرُونَ

وِلَادَةُ النَّبِيِّ (ص)

أَحَسَّتْ آمِنَةُ فِي ابْتِدَاءِ لَيْلَةٍ بَعْضَ مَا تُحِسُّ النِّسَاءُ حِينَ يَدْنُو مِنْهُنَّ الْمَخَاضُ .

فَدَعَتْ إِلَيْهَا مَنْ حَضَرَهَا مِنْ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ ، فَأَسْرَعْنَ إِلَيْهَا

وَقَضَيْنَ مَعَهَا لَيْلَةً لا كَاللَّيَالِي .

ثُمَّ رَأَتْ صَاحِبَاتُهَا كَأَنَّ شِهَابًا انْبَعَثَ مِنْهَا فَمَلأَ الأَرْضَ مِنْ حَوْلِهَا نُورًا فَإِذَا هُنَّ يَتَنَاوَلْنَ أَجْمَلَ صَبِيٍّ ، وَأَطْيَبَ صَبِيٍّ ، وَأَكْرَمَ صَبِيٍّ .

ثُمَّ طَلَعَ الْفَجْرُ وَبَسَطَتِ الشَّمْسُ نُورَهَا عَلَى بِطَاحِ مَكَّةَ وَمَا يُحِيطُ بِهَا مِنَ الْجِبَالِ . وَعَبْدُ الْمُطَّلِبِ جَالِسٌ فِي الْبَيْتِ وَحَوْلَهُ أَبْنَاؤُهُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، يَتَكَلَّمُونَ . وَهُوَ يَسْمَعُ إِلَيْهِمْ بِأُذُنِهِ لا بِقَلْبِهِ ، لأَنَّهُ كَانَ يُفَكِّرُ فِي فَقِيدِهِ الَّذِي لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْسَاهُ .

وَإِنَّهُ لَفِي ذَلِكَ وَإِذَا الْبَشِيرُ يُقْبِلُ عَلَيْهِ مُسْرِعًا ، وَقَالَ لَقَدْ وُلِدَ لَكَ غُلامٌ . فَتَعَالَ وَانْظُرْ إِلَيْهِ .

فَسَأَلَ : أَهُوَ ابْنُ عَبْدِ اللهِ ؟ فَأَجَابَهُ الْبَشِيرُ نَعَمْ .

فَلَمَّا سَمِعَ هَذِهِ الْبُشْرَى عَلِمَ أَنَّ اللهَ قَدْ أَخْلَفَهُ مِنْ فَقِيدِهِ .

فَنَهَضَ مُسْرِعًا وَنَهَضَ مَعَهُ بَنُوهُ وَمَضَوْا حَتَّى بَلَغُوا بَيْتَ آمِنَةَ .

فَإِذَا دَخَلَ الشَّيْخُ وَرَأَى الْغُلامَ ، أَحَسَّ كَأَنَّ اللهَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَى

قَلْبِهِ السَّكِينَةَ ، وَجَلا عَنْ قَلْبِهِ الْحُزْنَ .

ثُمَّ رَفَعَ الصَّبِيَّ إِلَيْهِ وَقَبَّلَهُ وَقَالَ : لأُسَمِّيَنَّهُ مُحَمَّدًا (ص) .

اَلدَّرْسُ التَّاسِعُ وَالْعِشْرُونَ

مُرْضِعُ النَّبِيِّ (ص)

أَقْبَلَتِ الْمُرْضِعَاتُ إِلَى مَكَّةَ مَعَ أَزْوَاجِهِنَّ ، وَقَدِ اشْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ السَّنَةُ وَبَخِلَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ .

وَقَدْ أَقْبَلُوا كَدَأْبِ أَهْلِ الْبَادِيَةِ إِلَى مَكَّةَ يَلْتَمِسُونَ الرُّضَعَاءَ مِنْ أَبْنَاءِ السَّادَةِ وَالأَغْنِيَاءِ يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ مَالاً وَبِرًّا .

فَأَسْرَعَتِ الْمُرْضِعَاتُ إِلَى بُيُوتِ الأَغْنِيَاءِ وَمَنَازِلِ السَّادَةِ .

وَوَجَدَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ رَضِيعًا مِنْ أُسْرَةٍ كَرِيمَةٍ مُوسِرَةٍ فَامْتَلأَتْ يَدُهَا بِالْمَالِ ، وَقَلْبُهَا بِالآمَالِ ، إِلاَّ حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةَ . فَإِنَّهَا عَادَتْ إِلَى زَوْجِهَا مَحْزُونَةً .

فَسَأَلَهَا زَوْجُهَا : لِمَاذَا رَجَعْتِ بِلا رَضِيعٍ ؟ قَالَتْ مَا كَانَ

بَقِيَ الْآنَ يَتِيمًا بِلَا أَبٍ ، فَأَمْسَكْتُ عَنْ أَخْذِهِ .

فَقَالَ لَهَا زَوْجُهَا ارْجِعِي إِلَيْهِ وَخُذِيهِ . فَعَادَتْ حَلِيمَةُ إِلَى آمِنَةَ وَعَرَضَتْ عَلَيْهَا إِرْضَاعَ الطِّفْلِ . وَإِذَا آمِنَةُ أَبَتْ وَقَدْ آذَاهَا مَا رَأَتْ مِنْ إِعْرَاضِ الْمُرْضِعَاتِ وَانْصِرَافِهِنَّ ، وَعَلَى وَجْهِهَا آيَاتُ حُزْنٍ عَمِيقٍ ، وَفِي صَوْتِهَا بَقِيَّةٌ مِنْ بُكَاءٍ . وَكَانَتْ حَلِيمَةُ تَنْظُرُ إِلَى الطِّفْلِ فَإِذَا قَلْبُهَا مُلِئَتْ حُبًّا لَهُ ، فَأَسْرَعَتْ إِلَى الطِّفْلِ فَرَفَعَتْهُ بَيْنَ يَدَيْهَا . فَالْتَمَسَ الطِّفْلُ ثَدْيَهَا ، كَأَنَّهُ آنِسٌ بِهَا . وَإِذَا حَلِيمَةُ وَجَدَتْ مِنَ اللَّبَنِ مَا لَمْ تَكُنْ تَجِدُ مِنْ قَبْلُ .

فَقَالَتْ آمِنَةُ خُذِيهِ ، ثُمَّ جَرَتْ مِنْ عَيْنَيْهَا دُمُوعٌ وَقَالَتْ فِي صَوْتٍ يَقْطَعُهُ الْبُكَاءُ : لَا تَيْأَسِي يَا ظِئْرُ ، فَإِنَّ مَعْرُوفَنَا عَلَى قِلَّتِهِ سَيَصِلُ إِلَيْكِ ، وَرُبَّ قَلِيلٍ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ . وَانْصَرَفَتْ حَلِيمَةُ بِابْنِهَا الْجَدِيدِ رَاضِيَةً مَسْرُورَةً قَانِعَةً بِمَا زَوَّدَتْهَا بِهِ آمِنَةُ . فَلَمَّا رَآهُ الزَّوْجُ قَالَ : وَاللهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ وَجْهًا صَبِيحًا مَلِيحًا مُشْرِقًا مُتَلَأْلِئًا كَوَجْهِ هٰذَا الرَّضِيعِ الْيَتِيمِ . وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ

يَكُونَ لَنَا مِنْ هٰذَا الْغُلَامِ خَيْرٌ . فَذَهَبَتْ بِهِ الْحَلِيمَةُ إِلَى الْبَادِيَةِ وَأَرْضَعَتْهُ .

أَلدَّرْسُ الثَّلَاثُونَ

ضَرَبَانُ الْقَلْبِ

إِذَا وَضَعْتُمْ يَدَكُمْ فِي الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ مِنَ الْفَصِّ وَتَأَمَّلْتُمْ شَعَرْتُمْ بِأَنَّ هُنَاكَ شَيْئًا يَخْتَلِجُ وَهُوَ الْقَلْبُ .

إِنَّكُمْ إِذَا خِفْتُمْ ، أَوْ غَضِبْتُمْ ازْدَادَ وُضُوحُ هٰذِهِ الضَّرَبَاتِ لَدَيْكُمْ حَتَّى أَنَّكُمْ لَتَشْعُرُونَ بِهَا حِينَئِذٍ دُونَ أَنْ تَضَعُوا يَدَكُمْ عَلَى صَدْرِكُمْ وَإِذَا أَمْسَكْتُمْ بِنَبْضِكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ شَيْئًا يَخْتَلِجُ تَحْتَ إِصْبَعِكُمْ .

إِذَا أَمْعَنْتُمُ النَّظَرَ تَرَوْنَ أَنَّ ضَرَبَانَ النَّبْضِ وَضَرَبَانَ الْقَلْبِ يَقَعَانِ فِي آنٍ وَاحِدٍ . فَإِنَّ الْقَلْبَ يَكْبُرُ وَيَصْغُرُ أَيْ يَنْبَسِطُ وَيَنْقَبِضُ وَكَذٰلِكَ الْعِرْقُ يَضْرِبُ . فَيَسْهُلُ عَلَيْكُمْ حِينَئِذٍ أَنْ تَعْلَمُوا سَبَبَ النَّبْضِ . فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا انْقَبَضَ يَدْفَعُ الدَّمَ إِلَى الْعُرُوقِ وَإِذَا انْبَسَطَ يَجْذِبُ إِلَيْهِ دَمَ الْعُرُوقِ .

إذن ، فالدّمُ الّذی فی البدنِ لا یمکثُ فی مکانٍ واحدٍ منهُ ، بل یذهبُ مِنَ القلبِ إلی العروقِ ثمّ یرجعُ إلیهِ . فدأبُهُ الدّوران فی البدنِ .

إذا خرجَ الدّمُ مِنَ القلبِ جرٰی فی عروقٍ وإذا رجعَ إلیهِ جرٰی فی عروقٍ أُخرٰی .

درس [illegible] جمعه ۱۳/۳/۲۹ [illegible]

[illegible]

۲۹/۳/۱۳

لغات درس اوّل

یا أیُّها النّاسُ : ای مردم .

أُعبُدُوا : بپرستید .

لعلّکم تتّقونَ : شاید پرهیزکار شوید .

ألم تعلم ...... : آیا میدانی که پادشاهی آسمانها و زمین خدا راست . و شما را جز او یار و یاوری نیست .

و لا تُلقوا ...... با دستهای خود خود را بهلاکت میندازید .

إن یخذلکم ...... اگر شما را خوار کند کیست که شما را یاری کند ؟

إختلاف : آمد و شد - رفت و آمد

ولکنّ النّاس ...... : لکن مردم بخود ستم میکنند .

درس دوم

هل یستوی ...... آیا کسانیکه میدانند و آنهائیکه نمیدانند یکسانند .

دِراسة : خواندن و حفظ کردن - فرا گرفتن .

جِهاد : جنگ در راه خدا .

إلهی مَن أحبُّ ...... پروردگارا ، محبوبترین مردم نزد تو کیست .

أقفال : قفلها (مفردش قُفل) .

مفاتیح : کلیدها . (مفردش مِفتاح) .

درس سوم

مَلَکَ : تصرّف کرد .

أطرُوش : کر .

أودعَ : بودیعه نهاد .

خطیر : گران قدر . بسیار .

غَمِزَ : سخن‌چینی و سعایت شد.

بَیْنَ یَدَیَّ : مقابل.

تَوَهَّمَ : گمان کرد.

سَلَف : پیشین.

لَمْ یَدَعْ : نگذاشته است.

لَمْ أَدْرِ : نمیدانم.

وَسَّعَ : توسعه داد.

جُنْد : لشکر.

درس چهارم

أَجْوَاد : بخشندگان.

أَسْخَىٰ : بخشنده‌تر.

ضِیفَان : مهمانان (مفردش ضَیْف)

فَجَاءَ بِنَاقَةٍ …… شتری آورد و آنرا کشت و گفت مصرف کنید.

بَائِحَة : شب گذشته.

لَا أُطْعِمُ ضِیفَانِیَ الْبَائِتَ : بمهمانان خود غذای شب مانده نمیخورانم.

وَإِذَا بِرَجُلٍ یَصِیحُ خَلْفَنَا : ناگاه مردی از پشت سر ما فریاد میزند.

قِفُوا : بایستید.

دَنَا - یَدْنُو : نزدیک شد.

إِنْ لَمْ تَأْخُذُوهَا …… اگر نگیرید آنرا شما را نیزه میزنم.

درس پنجم

ذِکْر : یاد کردن.

بِمَا یَکْرَهُ : بآنچه کراهت دارد.

سَوَاءٌ : خواه - چه.

وُلْد : فرزندان (مفردش وَلَد).

مِشْیَة : طرز راه رفتن.

رَمَزْتَ : اشاره کردی.

أَتَدْرُونَ : آیا میدانید.

أَللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ : خدا و پیغمبرش داناترند.

فَقَدْ بَهَتَّهُ : همانا باو تهمت زده‌ای.

صُنْ : حفظ کن.

صَوْن : نگهداری.

إِنْتَبِهْ : هشیار باش.

درس ششم

نَفَر : عده‌ای از مردان (از سه تن تا نه تن)

إِعْتَزَلَ : کناره گرفت.

فَبَلَغَ الْعَطَشُ …… تشنگی او بدرجهٔ شدیدی رسید.

ضَیْعَة : ده و آبادی (جمعش ضِیَاع).

عَادَتْ مُسْرِعَةً : شتابان برگشت.

فَأَخَذَتْ …… نی شکری گرفت و آنرا کوبید و باآب مخلوط کرد.

قَدَح : جام.

قَذَیٰ : خاشاک.

فَرَغَ : خالی شد.

أَلْقَیْتُ : افکندم. انداختم.

لَمَّا رَأَیْتُكَ …… همینکه ترا بسیار تشنه دیدم.

درس هفتم

وَقِّرُوا : احترام کنید.

إِرْحَمُوا : مهربانی کنید.

یُقَالُ لِلْعَاقِّ …… بعاق یعنی کسیکه پدر و مادر از او ناراضی باشند گفته میشود: هر چه خواهی کن من ترا نمی آمرزم.

مَنْ أَبْغَضَ …… کسیکه مردم را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد.

تَغَسَّلُ ...... : یکی دیگری رامیشوید .

سِبَاحَة : شناوری .

رِمَايَة : تیراندازی .

طَهِّرُوا ...... دهنهای خودرا بامسواک زدن پاک کنید .

شَرُّ المَآكِلِ ...... بدترین خوردنها، خوردن مال یتیم است از روی ستم .

درس هشتم

عِظَم : بزرگی .

نُقَدِّرُ مَسَافَتَهُ : فاصله اورا اندازه میگیریم .

نُعُومَة : نرمی .

درس نهم

دَيْن : قرض .

جَوْدَة : نیکوئی .

جَلِيس : همنشین .

يُورِثُ : موجب میشود .

رَوْضَة : باغ .

رِيَاض : باغها .

وَإِنْ نُقِلَ : اگرچه منتقل شود .

رِفْق : مدارا .

يَشِينُ : ننگین میکند .

شَرَه : حرص .

درس دهم

جَمَل : شتر (جمعش جِمَال) .

يَسِيرُ : حرکت میکند .

رِمَال : شنها (مفردش رَمْل) .

قَضَاء : گذرانیدن .

أُسْبُوع : هفته .

ظَهْر : پشت .

سَنَام : کوهان .

جَاعَ : گرسنه شد .

بَطِيئَةُ الْمَشْيِ : کندرو .

يُظَنُّ : گمان برده میشود .

زِمَام : افسار .

درس یازدهم

بَعْضُ مُقَدَّمِي الأَكْرَادِ : یکی از سران کرد .

فَأُتِيَ .... : دو کبک بریان بر سر سفرهٔ او آورده شد (آوردند) .

حَجَلَة : کبک .

مَشْوِيّ : بریان شده . (از شَوَى يَشْوِي) .

كُنْتُ أَقْطَعُ ...... : در اوائل جوانی خود راهزنی میکردم .

إِلْتَفَتَ يَمِينًا وَشِمَالًا : بجانب راست و چپ توجه کرد .

إِشْهَدَا : گواهی دهید .

ثَأْر : خون .

أَمَرَ بِهِ : یعنی أَمَرَ بِقَتْلِهِ : بکشتنش فرمان داد .

عُنُق : گردن (جمعش أَعْنَاق) .

درس دوازدهم

يَنْبَغِي : سزاوار است .

حَسَنَة : نیکی - عبادت .

سَيِّئَة : بدی - گناه .

غَد : فردا .

أُوصِيكَ : ترا وصیت میکنم - ترا سفارش میکنم .

وَإِنْ وَثِقْتَ : اگرچه مطمئن باشی .

عَلَيْكَ : بر تو باد .

لَا تَظُنَّ : گمان مبر .

لِيَنْمِيَ : تا نمو کند و فزون شود.

درس سیزدهم

فاقَ : برتری یافت.

مِن غَيرِ ذَنبٍ : بدون گناه.

أَوْجَعَهُ : او را بدرد آورد.

حَقِدَ : کینه بدل گرفت.

ما حَمَلَكَ : چه چیز ترا وا داشت.

تَرغَبُ فِي العِلمِ : بدانش میل داری.

رَجَوتُ : امیدوار شدم.

فَأَحبَبتُ ...... دوست داشتم

که مزهٔ ستم را بتو بچشانم.

درس چهاردهم

دیك : خروس.

إعتاق : بنده آزاد کردن.

مَرَقَة : آب گوشت.

أُرْز : برنج.

إطلاق : آزاد کردن.

هَرِيسَة : هلیم.

سَئِمَ : متنفر شد.

أُناشِدُكَ الله : ترا قسم میدهم بخدا.

درس پانزدهم

اِنتَهَرَهُ : او را راند.

بَينَ أَيدِيهِما : درمقابل آندو.

وَإذا بِالسائِلِ يَطرُقُ البابَ : ناگهان

متوجه شدند که گدائی در میزند.

إدفَعِي : بده.

باكِيَة : گریان.

بُكاء : گریه.

درس شانزدهم

تُجزَونَ : جزا داده میشوید.

أَينَما : هرجا.

فَلِنَفسِهِ : بنفع خود اوست.

عَلَيها : بضرر خود اوست.

تُرجَعُونَ : بازگشت داده میشوید.

وَمَن يَعمَل : هرکس بقدر ذره ای نیکی بجای

آورد نتیجه آنرا می بیند.

مِثقالَ ذَرَّةٍ : باندازهٔ وزن یك ذرهٔ ناچیز

لا أُضيعُ : ضایع نمی کنم.

مَجزِيّ : جزا داده شده.

إحياء : احیاء العلوم تألیف غزالی.

كانَ يَشُوبُ : مخلوط میکرد.

أَودِيَة : دره ها.

وَهِيَ واقِفَة تَرعَى : آن گاو ایستاده بود و میچرید.

أَغرَقَ : غرق کرد.

لِيَندُبَها : تا براو ندبه وزاری کند.

يا أَبَتِ : ای پدر.

مِياه : آبها (مفردش ماء).

درس هفدهم

تَجوِيد : نیکو کردن.

في كَم فَرَغَ : در چه مدت فراغ یافت.

إتقان : استواری.

جَودَة : نیکی.

أَحرار : آزاد مردان (مفردش حُرّ).

مَنهُومانِ لا يَشبَعانِ : دو حریص سیر نمیشوند.

يا بُنَيَّ ...... : ای پسرک من باید اول خیری را

که پس از ایمان بدست میآوری دوست نیکو باشد.

سُور : دیوار دور شهر.

مَنجَنیق : آلتی که سابقاً برای پرتاب کردن سنگ بکار میرفته است.

درس هیجدهم

مَنْ جادَ سادَ : کسی که ببخشد، بزرگی یابد.

رُکُوبُ العار : خود را ننگین ساختن. بکارهای ننگین پرداختن.

سَرَف : اسراف - زیاده روی.

قَصد : میانه روی - صرفه جوئی.

یُورِثُ : موجب میشود.

إذا وُجِدَتْ .... : وقتی موجود باشد مورد غفلت و فراموشی است.

مَنْ لَمْ یَهتَمّ : کسی که اهتمام نورزد.

مُواساة : برابری.

درس نوزدهم

عائد : عیادت کننده.

إنفاذ : فرستادن.

لِیَعُودَهُ : تا او را عیادت کند.

أَوْصی : وصیّت کرد - سفارش کرد.

کَیفَ أَصْبَحْتَ ؟ چگونه صبح کردی - حالت چگونه است ؟

فَإذا قال کَذا وَکَذا : پس وقتی چنین و چنان گفت.

سَلیمٌ : سالم و بی بلا.

یُداوِی : مداوا میکند.

سُمّ - سَمّ : زهر.

طَیِّبٌ مَحمُودٌ : گوارا و پسندیده است.

درس بیستم

راثی : مرثیه گو. مرثیه سرا.

خُذْ مَعَكَ فُلاناً وَفُلاناً : فلان و فلان را با خود بردار.

بَلَغَنی : بمن خبر رسیده است.

دُور : خانه ها (مفردش دار).

بَرامِکَة : خاندان برمکی از خاندانهای اصیل ایرانی بودند که در دستگاه هرون وزارت و نفوذ و تقرّبی بسزا داشتند تا آنجا که هرون بنفوذ آنان رشک برد و ببرانداختن آنها فرمان داد.

یُنشِدُ شِعراً : شعر میخواند.

یَندُبُ : میگرید.

إمضُوا : بروید.

خَرابات : خرابه ها.

إستِتار : مخفی شدن.

جُدُر : دیوارها (مفردش جِدار).

فَأْتُونی بِهِ : او را نزد من آورید.

مَهابَة : شکوه.

جَعَلَ : شروع کرد.

وَنادی .... : ندا کننده ای از طرف خلیفه درباره (مرگ) یحیی ندا کرد.

زادَ تَأَسُّفی : حسرتم زیاد شد.

قَبَضْنا عَلَیهِ : او را گرفتیم.

أَجِبْ : اجابت کن.

فَزِعَ : ترسید.

جِئْنا بِهِ : او را آوردیم.

درس بیست و یکم

أَتَأْذَنُ : آیا اجازه میدهی.

أَنْ أُحَدِّثَكَ : که با تو سخن گویم.

ذَالَتْ : رفت .

رَكِبَنِي الدَّيْنُ : بار قرض بر دوشم نهاده شد (مدیون شدم) .

جِيَاع : گرسنگان (مفردش جائع) .

شَوَارِع : راهها (مفردش شارِع) .

زِيّ : لباس وهیأت .

طَمِعْتُ : طمع کردم .

سَالَ : سرازیر شد . جاری شد .

لَمْ تَكُنْ صِنَاعَتِي : کار وپیشه من نبود . (یعنی عادت نداشتم که از کسی چیزی بخواهم) .

عَدّ : شمردن .

درس بیست ودوّم

صِينِيَّة : سینی .

فِضَّة : نقره .

جَسَارَة : جرأت .

غَمَزَنِي : با چشم بمن اشاره کرد .

إِلَى وَرَائِي : پشت سرم .

صَحْن : فضای خانه .

كَالشَّمْسِ ...... از حیث زیبائی وروشنی بخورشید مانند بود .

دِيبَاج : معرّب دیبا .

مَنْشُورًا ...... فرمان واگذاری دوده .

دَمَعَتْ عَيْنَا الْمَأْمُونِ : دو چشم مأمون اشکبار شد .

لَعَمْرِي : بجان خودم سوگند .

صَنَائِع : نیکیها واحسانها (مفردش صَنِيعَة) .

درس بیست وسوّم

فُرُوع : شاخه ها .

تَجَنُّب : اجتناب . خودداری .

كَفّ : خودداری .

نُسَّاك : زهّاد .

يَبْتَدِئُ : شروع میکند .

ذَاكَ : آن .

بَدِيع : چیز نوظهور وعجیب .

مُضَيِّع : ضایع کننده .

درس بیست وچهارم

أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً : چند برابر .

لَعَلَّكُمْ ...... : شاید رستگار شوید .

مَنَّ : منّت گذاشت .

بَعْث : برانگیختن .

تِلَاوَة : خواندن .

تَزْكِيَة : پاک کردن .

وَإِنْ كَانُوا ...... : اگرچه پیش از آن درگمراهی آشکار بودند .

وَإِذَا حَكَمْتُمْ : وچون حکم کردید .

نِعِمَّا ...... : آنچه شما را بدان موعظه میکند خوبست

يَجِدُ : مییابد .

غَفُور : بسیار آمرزنده .

رَحِيم : بسیار مهربان .

إِنْ يَشَأْ ...... : ای مردم اگر خدا بخواهد شما را میبرد، ودیگران را میآورد . (یعنی شما را نابود میسازد ودیگران را جانشین شما میکند)

بَلَاغ : رساندن .

مَا تُبْدُونَ : آنچه آشکار میسازید .

مَا تَكْتُمُونَ : آنچه پنهان می کنید .

يُورِثُ : میراث قرار میدهد .

لاتَحْسَبَنَّ : البتّه مپندار.

درس بیست و پنجم

یَنْتَظِرُكَ : بانتظارتست.

أَيْنَمَا : هرجا.

نَحْوَهُ : نسبت بآن.

مُنْذُ الآنَ : ازهم اکنون (أَلآنَ ظرف زمان و مبنی بر فتح است).

تُصْبِحُ : میشوی (از افعال ناقصه است).

عَامِل : کارگر.

مَنْ يَدْرِي ؟ : که میداند.

خَطِير : مهمّ.

قَائِد : پیشوا.

نِحْرِير : استاد و ماهر و کاردان.

فَسَوَاءٌ ...... : پس برای تو مساوی است

چه این یک بشوی چه آن یک.

أُذْكُرْ : بخاطر داشته باش.

هَيِّئْ : آماده کن.

جَمِّلْهَا : آنرا بیارای.

كُنْ : باش (از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر أَنْتَ اسم آن، و قَوِيًّا خبر آن میباشد).

درس بیست و ششم

فَارِغُ البَالِ : آسوده خاطر.

مُتَمَتِّعٌ : بهره مند.

إِتِّكَال : پشت گرمی.

خَالِيًا مِنَ الشُّغْلِ : بیکار.

دَاء : درد.

وَلَا يَنْبَغِي أَنْ ...... سزاوار نیست که از کوشش خسته شوی.

نَالَ : نایل شد.

أَصَابَ نَجَاحًا : برستگاری رسید.

لَمْ نَرَ : ندیده ایم.

درس بیست و هفتم

بَرِّيَّة : بیابان.

عَشَرَةُ أَسْيَافٍ ...... : ده شمشیر هندی با اسلحه های دیگر.

مَهِيب : سهمناک.

درس بیست و هشتم

أَحَسَّتْ : احساس کرد.

يَدْنُو : نزدیک میشود.

مَخَاض : درد زائیدن.

دَعَتْ : فراخواند.

قَضَيْنَ : گذرانیدند.

شِهَاب : ستارهٔ روشن.

بَطْحَاء : وادی مکّهٔ معظّمه.

فَقِيد : از دست رفته (مراد حضرت عبدالله فرزند عبدالمطّلب و پدر رسول اکرم است که قبل از ولادت پیغمبر از دنیا رفته بود).

بَشِير : مژده دهنده.

غُلَام : پسر.

تَعَالَ : بیا.

بُشْرَى : مژده و خبر خوش.

قَدْ أَخْلَفَهُ مِنْ فَقِيدِهِ : او را جانشین فرزند از دست رفته اش کرده است.

نَهَضَ : برخاست - از جای جنبید.

سَكِينَة : آرامش.

جَلَا : برطرف ساخت.

۴۴۸

حُزن وَحَزَن : اندوه .

قَبَّلَهُ : اورا بوسید .

لَأُسَمِّيَنَّهُ : همانا اورا مینامم .

درس بیست ونهم

مُرضِع : شیردهنده - دایه .

بَخِلَتْ ...... : زمین برآنها بخیل شده بود، یعنی چیزی نمیرویانند .

دَأْب : روش .

رُضَعَاء : شیرخوارگان (مفردش رَضیع)

سادَة : بزرگان (مفردش سَیِّد)

بِرّ : نیکی .

وَجَدَ : یافت .

أُسرَة : خانواده .

مُوسِر : غنیّ .

إمتَلَأَ : پرشد .

ما کانَ بَقِيَ : باقی نمانده بود .

أَمسَكَ : خودداری کرد .

عَرَضَ : پیشنهاد کرد .

أَبیٰ : خودداری کرد .

قَدْ اٰذاها : همانا اورا اذیّت کرده بود .

اٰیات : نشانه ها .

ثَدْی : پستان .

ظِئْر : دایه .

مَعرُوف : نیکی واحسان .

عَلیٰ قِلَّتِهِ : باوجود کمیش .

سَیَصِلُ : خواهد رسید .

رُبَّ : چه بسا .

زَوَّدَ : توشه داد .

أَرجُو : امیدوارم .

ذَهَبَتْ بِهِ الحَلیمَةُ : حلیمه اورا برد .

درس سی ام

أَیسَر : چپ .

قَصّ : استخوان پائین سینه .

یَختَلِج : میزند وحرکت میکند .

حِینَئِذٍ : در این هنگام .

إذا أمعَنتُمُ النَّظَرَ : چون دقت کنید .

عِرق : رگ .

یَجذِبُ : بطرف خود میکشد .

مَکث : درجائی درنگ کردن .

پایان

نویسنده حسن هریسی دبیر رسم الخط دبیرستانهای تبریز

مرداد ماه ۱۳۳۵

بعضی از ابتدای [illegible] از صفحه ۱ تا ۱۱ برای املاء حفظ کنیم و

شعرها بعضی را حفظ نکنیم مگر آنکه در ضمن آن نثر هم باشد و اشعار عربی هم [illegible]

بعضی از [illegible] [illegible] ۱۰۱

اهدائی آقای حسین خادم وزیری
بکتابخانه وزیری یزد (عمومی)
شماره ۲۴۳۵۸
تاریخ ۵/۸/۸
تاریخ تاسیس ۱۳۳۴

۴۶۱
ص

از انتشارات :

شرکت سهامی انتشار کتب درسی

ارزش ۲۵ ریال

دوره
عربی

عربی

برای سال سوم دبیرستانها

تالیف : استاد فاضل تونی استاد فرامرزی استاد همایی
دکتر شهابی - حسین بحرالعلومی - محمد خوانساری- اسماعیل بوذری

۴۶۱
ص

۴۶۱
ص

۴۹۲/
۷۸۲۴ فا
ف
۱۵۱
م

د